



## بررسی کار و بیکاری در میزگرد حقوق و اقتصاد غفلتی به اندازه تاریخ

جلسه با حضور آقایان " دکتر سعید شیرکوند، عضو هیات علمی دانشگاه تهران، دکتر محمد قاسمی، رئیس دفتر بودجه مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، دکتر محمود جامساز، مهدی شبروهی، علی فتاحی اعضای شورای سردبیری مجله حقوق و اقتصاد، محمد وطن پور دبیر شورای سردبیری و علی دهقان، روزنامه نگار در دفتر تحریریه مجله برگزار شد.

که بررسی مصادیق و بیان نقد مصادیق و عملکرد سیاستمداران تا پایان میزگرد موضوع بحث ما قرار نخواهد گرفت.

بدین معنی که بررسی تئوریک و کلی مباحث به همراه اشارات ظریف و مدبرانه شما قطعاً به مذاق خوانندگان فهیم ما بیشتر خوش خواهد آمد تا بررسی رفتار عوامانه مصادیق موجود در جامعه و یا آزمون و خطای تصمیم سازانه فعلی. از طرف

وی ادامه داد که امیدواریم تا پایان، بحث به گونه ای پیش رود که ضمن شفاف شدن ابهامات حقوقی و اقتصادی موضوع میزگرد، یعنی " کار و بیکاری " و جوه افتراق این مهم به عنوان یکی از دغدغه های مشترک عالمان علوم انسانی پرداخته شود. رسالت ما در نشریه حقوق و اقتصاد اقتضاء می کند که در بدو امر مواردی را به استحضار مدعوین ارجمند برسانم از جمله این

در شروع جلسه آقای محمد وطن پور دبیر شورای سردبیری خطاب به حاضرین بیان داشتند که، به لطف دوستان تحریریه در خدمت اساتید عزیز برای برگزاری دومین میزگرد نشریه حقوق و اقتصاد هستیم. امروزی ام شهر یورماه ۱۳۸۷ است و تمامی دغدغه همکاران نشریه، تسریع در رعایت زمان بندی تولید شماره دوم به انضمام حفظ و ارتقاء محتوایی آن می باشد.

دیگر از آنجا که رفتار عالمان علم اقتصاد در کشور همواره با رفتار ساختار حقوقی کشور انطباق ندارد. شاید آسیب شناسی وجود معضلات اجتماعی از جمله موضوع این میزگرد "کار و بیکاری" را بتوان حاصل وضع نامناسب ساختار قانونی کشور دانست که بر گرفته شده از تبعات اقتصادی تصمیمات ترجمه‌ای قانون - حاصل از عدم تحلیل درست پدیده‌های اجتماعی - می‌باشد. این رویکرد به عنوان ابزار تحلیل تمامی متغیرهای مشترک علم اقتصاد و حقوق شناخته شده است که امیدواریم مدعوین و صاحب نظران عزیز در کنکاش این دستور جلسه فرمایشات مناسبی ارائه نمایند.

آقای وطن پور روند برگزاری میزگردهای نشریه را اینگونه ترسیم کرد: در شروع، تمامی حاضرین میزگرد اقدام به ایراد و طرح بحث حول موضوع "کار و بیکاری" می‌نمایند و بعد از یک چرخش در صورت لزوم می‌توانند ضمن تکمیل فرمایشات قبلی، تکمله ای را نیز در تایید یا رد

فرمایشات دیگر عزیزان ارائه نمایند. تلاش همکاران ما در این میزگرد آن است که اگر سوالات و ابهامات مشترک یا فردی در فرمایشات عزیزان یافت شد در پایان میزگرد آنرا طرح نمایند. ضمن تشکر از حاضرین محترم و خوشآمدگویی مجدد استدعا دارم نظرات خود را، در موضوع میزگرد با رعایت محدودیت زمانی به ترتیب ارائه نمایید.

### مهدی شبروهی:

#### دورافتادگی اقتصاد از قافله حقوق

در ابتدا آقای مهدی شبروهی چنین شروع کردند که، لازم می‌دانم از حضور ارزشمند میهمانان گرامی به خصوص آقای دکتر شیرکوند و آقای دکتر قاسمی که در جمع دوستان تحریریه رونق بخش جلسه مجله حقوق و اقتصاد شدند، تشکر کنم و بحث را با مقوله‌ای به نام یک غفلت تاریخی اقتصاد از قافله حقوق آغاز کنم. به نظر می‌رسد بر اساس تحقیقات و عینیات ملموس

جامعه در طی ادوار متمادی تاریخ به خصوص از زمان ورود کشور ایران به عصر مدرنیته، در طی صد سال گذشته عدم توسعه اقتصادی ناشی از غفلتی بوده است که این غفلت در اثر مسامحه و یا تعلل تاریخی به وجود آمده است، این غفلت از مضامین و مبانی حقوقی در طول تاریخ فعالیت‌های اقتصادی کشور بوده و علت به وجود آمدن این غفلت و اینکه آیا باید پی جوی روایات ارادی باشیم یا اتفاقی،؟ نظر بنده اینست که دقیقاً مبتنی بر یکسری رهیافت‌های ارادی و شاید جاهلانه نسبت به ساختار حقوق در جامعه ماست. علت اساسی و بنیادی آن هم اینست که ما به هیچ وجه برای تدوین قوانین و مقرراتی که در پهنه اجرایی این کشور نقش مراقبتی و نظارتی رسمی عمومی را داشت منبع شناخته شده‌ای نداشتیم. همانگونه که امروز قوانین کار و تامین اجتماعی و یا دلیلی که مانع اشتغال می‌شود، همچنان از منابعی که قانون از آن نشئت گرفته باشد، استفاده نمی‌شده بلکه در تعقیب یک





دکتر شروهی

یک اجتماع اتفاقی نیست، بلکه جامعه‌ای که دارای یک تعریف حقوقی است به ولادت برساند.

توجه خاصی به طبیعی ترین و اصولی ترین ارکان جامعه حداقل از ۴۰۰ سال قبل تا کنون - که مبنای فکری و ریشه یک توجه خاص تاریخی در عصر انقلابات امروز هم هست - نمود جامعه مدنی، اجتماع افرادیست که با گذشتن از آزادی طبیعی، به مبنای رفتاری قابل قبول با سایر افراد متعهد شده‌اند. در این جامعه اعضاء بخشی از آزادی‌های طبیعی خود را از دست می دهند تا به تعهدات خود برای صیانت از آزادی اراده در قبال دیگران عمل کنند، پس حقوق مالکیت جنبه دیگری در دفاع از آزادی اراده دارد. در تمامی قوانین مدنی جهان، آزادی اراده و حقوق مالکیت آزادی در

سوم به ویژه در کشور ما که داعیه رو به رشد هم دارد، تعریف جامعی از خود ارائه نداده است. وی چنین می پندارد که ما دچار غفلت های اساسی و تاریخی از جانب مالکیت هستیم و مالکیت را تقسیم بندی کرده ایم، اما تاکنون خود مالکیت را با یک تعریف جامع رو به رو نکرده ایم. مقاومت‌های ناشی از عدم حمایت از حقوق مالکیت در بخش تقاضای کار و عرضه کل موجب نارسایی و شورندگی‌هایی شده است که مانع اساسی توسعه اقتصادی در این کشور بوده، هست و خواهد بود. ما باید به مالکیت از همه سو نگاه کنیم. این عضو تحریریه مجله حقوق و اقتصاد موارد را این گونه بیان داشتند:

۱. مالکیت بر فرایند حیات، هر انسانی در هر جای اقلیم خاکی و به اعتبار یک نظریه ثبوتی اجتناب ناپذیر مالک حیات و تمامی فرایند حیات خود است. بنا براین و به همین دلیل، قتل، از زمان‌های قدیم از مصر باستان تا به امروز و در همه قبایل و در همه ادوار تاریخ به یک اندازه مذموم بوده است. این که مقررات کلی و اجتناب ناپذیر دفاع از حیات حتی در میان مردمان قبایل بدوی نیز از حرمت برخوردار بوده است دلیل اهمیتی است که باید برای مالکیت حیات قائل شد.

۲. جانب دیگر حقوق مالکیت، که غیر قابل تفکیک هم هست مالکیت بر آزادی اراده است. تمامی اشکال حکومتی و حکمرانی که در طول تاریخ داشتیم - بویژه از زمانیکه بشر قادر شد از طریق قرارداد ارادی جامعه مدنی را - که منظور از جامعه،

نظریه ثبوتی و قدیمی گذشته است. تعبیری است که در اذهان همه اندیشمندان حقوقی ما به عنوان یک نظریه جاباز کرده است و همچنان سینه به سینه نقل می شود و جزء مبانی درسی و انتقالات آموزشی دانشگاهها هم شده است و این نظری است که قانون همان حقوق است. زمانیکه به مقررات اجرایی که تنظیم کننده رفتارها و تحرکات مردم یک جامعه با در نظر گرفتن حقوق مالکیت آنها در همه ابعاد هست، از این زاویه نگاه می کنیم، قطعا برای تنظیم مقررات به عنوان قانون یا آیین نامه های موثر، منابع درستی را نمی شناسیم و عدم شناخت منابع حقوق کار در ایران موجب می شود اراده هایی به عنوان قانونگذار در یک جا جمع شوند و به جای قانون حمایتی از ابزارهای تهدیدی علیه مالکیت کار استفاده کنند.

آقای شروهی در ادامه افزود: اعتقاد بر این است که برای رسیدن به یک نظام قابل توسعه اقتصادی با الگوهای مختلف و پذیرفته شده جهانی و قرار دادن نیروی کار در موقعیتی که از نظم و ارزش همسان با نیروی توان کار، برابر شود و به مقابله و تعامل برخیزد، باید از حقوق مالکیت شناخت اساسی داشته باشیم. آنچه همه ما امروزه برای وضع قوانین و در نظر گرفتن مقررات به آن تکیه داریم، یک جنبه حقوق مالکیت و ارزیابی ناقص آن هم به عنوان دارایی است. یک دارایی ملموس که ما را مجبور به استفاده از یک توان انتكایی به عنوان قانون در صیانت از آن می کند. در حالیکه مالکیت در کشور های جهان

طی ۴ قرن اخیر به خصوص بعد از رنسانس آنقدر شناخته شده و قابل احترام است که امروزه تمامی مرادوات و مناسبات مردم که دارای ریشه و ساخت حقوقی است، جز با آزادی اراده قابل نفوذ نیست. حتی کشورهایی که با شیوه‌های دیکتاتوری مطلق نظامات اداره جامعه را تدوین می کنند و حکمرانی می کنند در بسیاری از موارد مجبور هستند برای دفاع از حیات هم تراز خودشان، به مردم و ملت و آحاد بشری که تحت این حکمرانی قرار دارند احترام بگذارند و نمی توانند از احترام به حقوق مالکیت آزادی اراده بطور علنی و آشکار سرباززند. ۳. بخش سوم که محصول اساسی فرآیند حیات و مکانیزم تولد قدرت بر مبنای اراده است، دارایی است. اگر چه من اعتقاد دارم در بسیاری از موارد در فرهنگ اجتماعی ما هنوز مالکیت خصوصی و دارایی شخصی، دارای یک مرز مشترک و مبهم هستند و عموما دولت ها در مقام اجرایی دارند از این ابهامات استفاده کثیره‌ای کنند، به همین دلیل است که امروز می توان گفت یکی از نمایه های بخش حقوق و احترام به مالکیت بخش خصوصی در کشور این است که همه مردم ماشین دارند و کسی به ماشین آنها کاری ندارد، مالک تمام اثاث و ملک خود هم هستند، اما این دارایی جزء نظایر مالکیت خصوصی نیست. ما بدون در نظر گرفتن مالکیت طبیعی در حیات یک فرد کارگر و بدون رعایت حق کارگر در تشکیل نهاد ها برای صیانت از مالکیت آزادی اراده انتظار داریم، در فرآیند توسعه

اقتصادی با واگذاری نیروی کار خود تحت مقررات و قوانینی که بلا منبع و فاقد وجهت در استفاده در مسیر توسعه مشارکت و ایثار کند، به این دلیل در روال واگذاری این نیروی کار با سلاقی و الگوهای مختلف، اعم از نئوکلاسیک‌ها، نهادگراها، طرفداران مکتب اتریش در نهایت درجه که برای آزادی کار و عرضه نیروی کار ارزش بسیاری قائل هستند، اینگونه تلاش می‌کنیم و آن گونه نتیجه می‌گیریم.

آقای شبروهی با طرح سؤال اساسی "چرا قوانین کار ما در ایجاد تفاهم میان کار و نیروی کار هیچگونه توفیقی بدست نمی‌آورد؟" معتقد است که به همین علت است که ما غفلت تاریخی از رابطه ارگانیک حقوق و اقتصاد داریم. این حلقه مفقوده دامنه تعرض خود را به کانون‌های مردمانی مانند مردم ما و بخشی از خاورمیانه زیاد کرده و گسترش داده است که ما نه به عنوان اینکه از آن غافل باشیم بلکه آن را به فراموش خانه خود سپرده ایم.

به همین جهت مجبوریم در میدان منازعه نیروی کار به عنوان عرضه کل و توان کار به عنوان تقاضای کل از سوی کارفرماها حضوری مستمر داشته باشیم. زیرا نیروی کار موجود ما، به بهبودی و تشکیل یک نهاد مراقبت کننده برای داوری در عرصه زندگی خود هیچ امیدواری ندارد. تا زمانیکه این قراردادها نتواند به عرصه یک داوری، آن هم با یک پیش داوری منصفانه کشیده شود بازار منازعه داغ است. و تا زمانی که حقوق مالکیت همه جانبه را برای نیروی کار محترم نشماریم نمی‌توانیم دست به تقنین قوانین و مقرراتی بزنیم که نیروی کار را مجاب به تفاهم با نیروی کار فرما کنیم.

ما نمی‌توانیم حق تاریخی نیروی کار و کارفرمایان مولد را با تحمیل‌ها و تصمیم‌ها و فریب دادن‌ها به سرانجام برسانیم. چرا از حقوق اساسی غفلت می‌کنیم و چرا نباید بپذیریم که اقتصاد و حقوق دارای یک رابطه کاملاً ارگانیک

هستند و ارتباط آنها اصلاً مفهومی نیست و ارتباط مفهومی را می‌توان در پیوند قانون با فعالیت‌های اقتصادی دید.

وی در فراز آخر بیان خود چنین می‌گوید که تحلیلی که بنده عرض کردم و شاید بسیاری از علمای حقوق با بنده هم عقیده باشند که حقوق از قانون جداست حقوق قواعد مسلم برای چگونگی اداره امور زندگی قراردادهای جامعه مدنی است و قانون انتخاب از بین این قواعد برای تضمین منافع حاصل از حقوق است. اینکه ما به عنوان یک ایرانی قانون را منبع حقوق می‌دانیم اشتباه تاریخی است که از برخی قوانین نانوخته دنیای مدرن گرفته‌ایم. ما هیچگاه نمی‌توانیم قانون را منبع حقوق برای تامین مطالبات مشروع و اساسی بدانیم بلکه قوانین ما بعلت نقص فراوان تضمین ناکافی حقوق است. من از این زاویه و منظر عریض را به استحضار شما رساندم که هدف ما اثبات



ارتباط درون سازمانی حقوق و اقتصاد به نحو ارگانیک و غیر مفهومی است و مکانیکی هم نیست و زمانی می توانیم به توسعه برسیم که به حقوق مالکیت در همه ابعاد و جوانب احترام بگذاریم تا بتوانیم یک نیروی داوری و قضاوت کننده در جامعه که صیانت از حقوق کارگر و کارفرما را به عهده داشته باشد ایجاد نماییم. عرض دیگری ندارم و امیدوار هستم قادر بوده باشم با زبان الکن آنچه که درخور توجه عزیزان بوده به عرض رسانده باشم.

**آقای دکتر شیرکوند:**

**حق یا امتیاز؟ عملکرد کل تاریخ اقتصاد ایران زمین شهادت می دهد امتیاز.**

آقای دکتر شیرکوند در شروع بحث ضمن تشکر چنین آغاز کردند که من هم از جلسه‌ای که ترتیب داده شد تشکر می کنم، انشاء... که مباحث قابل استفاده باشد. و در ادامه بیان داشتند که از فرمایشات آقای شبروهی استفاده کردم و فرمایشات دوستان را تکرار نمی کنم و بخش هایی از کاستی های آن را کامل می کنم. واقعیت این است که اقتصاد کشور ما مشکلات

زیادی دارد، در تمام حوزه‌های آن و درهم تنیدگی مشکلات آن به گونه ای است که از هر زاویه‌ای که شروع کنیم امکان ورود به سایر حوزه‌ها نیز فراهم می‌شود. یعنی برای یافتن راه حل برای بهبود اوضاع اقتصادی کشور به عنوان مثال می‌توان از همین اشتغال هم شروع کرد. کما این که می‌توان از جای دیگر هم شروع کرد و مسئله‌ای نیست. اما باید به این نکته توجه کرد که در کشور خودمان صحبت می‌کنیم، مطالبات خود را از مجموعه بحث‌ها چه در اجرا و چه در حوزه نظری با واقعیت‌ها تطبیق دهیم، تا نتیجه راحت تر و شدنی تر باشد. زیرا بعضی مواقع ما واقعا مطالبات خود را بر روی ۱۰۰ تنظیم می‌کنیم در حالی که توانمندی جامعه چه به لحاظ پذیرش مباحث، چه به لحاظ ساختارهای اجرایی و چه به لحاظ مجموعه تفکر حاکم بر کشور تا ۶۰ ظرفیت دارد و اگر بر روی ۱۰۰ متمرکز شویم ممکن است ۶۰ را هم از دست بدهیم. بهتر است بر روی ۶۰ بمانیم زمانیکه حاصل شد کمی بالاتر برویم به ۷۰ برسیم و انشاء... در آینده به ۱۰۰ برسیم. من متوقع نیستم در ایران مطالبات جامعه اروپا سوار شود، زیرا ۸۰ سال پیش در کشور ما جمعیتی در

حدود هفت تا هشت میلیون نفر بوده و ۸۵ درصد آن روستایی و عشایری بوده اند و ۱۵ درصد جمعیت کشور بحث شده است که البته کل جمعیت شهرها نیز درگیر این بحث نبوده اند بلکه جمعیت درگیر و باعث مشروطه به ۵ درصد محدود شده است.

یک جامعه استبدادی که در آن "حاکم" تعیین کننده بوده است با شرایط کنونی که اساسا معنای حاکم عوض شده است، معنای حقوق عوض شده و چیز دیگری ایجاد شده است. قانون در تعریف کلاسیک ( با توجه با این که تخصص حقوقی چندانی ندارم ): آن قراردادی است که تنظیم کننده روابط افراد با همدیگر و افراد با حاکمان است، به طوریکه قانون از حقوق پابینی‌ها در مقابل بالایی‌ها دفاع کند. اصلا قانون را می نوشتند که قدرتمندان و حاکمان را مهار کنند که چگونه حکومت کنند، در حالیکه در جامعه استبداد زده حاکم قانون را می نویسد و قانون اساسا ابزاری است که بالایی‌ها بیشتر به پائینی‌ها حکومت کنند و او را بیشتر به زیر مهمیز بکشاند به همین دلیل آنچه که در جوامع استبدادی به نام قانون مطرح می‌شود



همواره دست و پای افراد ضعیف را می‌گیرد و آنها را محدود می‌کند و بالایی‌ها با استناد به قانون هرکاری که می‌خواهند انجام می‌دهند، زیرا ادعا می‌کنند که قانون به آنها این اجازه را داده است.

آقای دکتر شیرکوند ادامه می‌دهد که همین نوع نگاه به قانون سبب شده حق در کشور ما جای خود را تغییر دهد، در کشور ما چیزی به نام حقوق وجود نداشته که افراد را صاحب حقی کند و به دلیل اینکه در جامعه استبدادی ما همه چیز در اختیار حاکم بوده است، حاکم به زیردستان امتیاز می‌داده است. حتی در حوزه مالکیت که بسیار واضح و مبرهن است. در یک جامعه استبدادی کسی که به یک ده می‌رسیده یا چند هکتار زمین

در اختیار او قرار می‌گرفته، یا صاحب قنات یا مسیر آب می‌شده در اثر تلاش و کوشش او نبوده که برای او حق ایجاد شود بلکه در اثر امتیازی بوده که بالایی به او می‌داده است. به همین دلیل در کشور ما، در جامعه استبدادی یک شبه خان رعیت می‌شده و اتفاقی هم نمی‌افتاده، کافی بوده اراده ملوکانه بر آن تعلق بگیرد که خان را از هستی ساقط کند و ساقط می‌کرده است و حتی کافی بوده که اراده ملوکانه بر این تعلق بگیرد که فرد رعیتی را خان کند و این کار انجام می‌شده است.

وی ادامه می‌دهد که اگر این دو مورد را در کنار هم قرار دهیم متوجه خواهیم شد که در اقتصاد همه بحث‌های ما راجع به رشد، توسعه، بهره‌وری، به کارگیری بهینه منابع و رسیدن به اهداف مطلوب اقتصادی، همگی در سایه این است که افراد حقوق مالکانه ای داشته باشند و چیزی در اختیار داشته باشند که در آن تلاش بسیاری را به کار بگیرند. ولی متأسفانه در کشور ما چیزی به نام حقوق مالکیت وجود نداشته است و در این برای دوره استبدادی است که دوره رضا شاه را کامل پوشش می‌دهد، قبل از رضا شاه هم به همین ترتیب بوده است.

البته در دوره محمد رضا شاه (از دهه ۵۰) این مصیبت با مصیبت دیگری هم آمیخته شد و آن اینکه برای دولت شرایطی به وجود آمد که دولت



دکتر شیرکوند

کند، فکر و ذهن خود را به کار گیرد و از بازوی خود استفاده کند و به یک دستاورد مادی برسد، این دستاورد مادی خود را می‌تواند نمایش دهد و بآن مانور دهد. در کشور ما کسی که دکترا دارد به مدرک دکترای خود افتخار می‌کند، پزشکی که دوره‌های پزشکی را می‌گذرانند آن مدارک را به دیوار مطب خود نصب می‌کند اما کسی که در کشور ما در اقتصاد کار می‌کند، حاصل کار او تجسم فیزیکی و ریالی پیدا می‌کند کجا آن را نمایش دهد؟ اصلاً نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد لذا اساساً به دلیل اینکه در کشور ما حقوق مالکیت به رسمیت شناخته نمی‌شود پیامدهای منفی هم وجود دارد و بین کار و حاصل کار، تناسبی وجود ندارد و تئوری ارزش کار مظلوم شده است و چون حقوقی

هم وجود ندارد، قوه قضائیه هم در آن مسیر حرکت نمی‌کند. بالاخره همه می‌گویند برای رسیدن به اقتصاد مطلوب، نظام قضایی مطلوب هم باید داشته باشیم، نظام مطلوب باید از حقی که ایجاد شده دفاع کند ولی وقتی مکانیزم رسیدن به حق را در اقتصاد نداریم، با چنین مشکلی روبرو خواهیم شد.

آقای دکتر شیرکوند به عنوان آخرین نکته بحث، چنین بیان داشتند که آخرین نکته‌ای که باید اشاره کنم اینست که در جوامع عقب مانده و غنی حق افراد را به جایی نمی‌رساند بلکه امتیاز است که افراد را به مدارج عالی می‌رساند برجسته‌ترین شکل آن در مناصب اداری و مناصب حکومتی مشاهده می‌شود، بحث‌هایی که در مدیریت، اقتصاد و حقوق صورت می‌گیرد، راجع به شایسته سالاری، ارتقاء، سلسله مراتب و غیره در نظامی است که حق وجود داشته باشد و طرف خود را دارای حقی بدانند که از آن دفاع کند و قانونی وجود داشته باشد که از حق او حمایت کند.

ولی وقتی در کشور به جای حق، امتیاز قرار گرفته است، ولو کسی با حداقل امتیازات می‌تواند حداکثر مناصب را در اختیار بگیرد و نسبت آن از بین می‌رود و انگیزه دیگران را هم از بین برده است، وقتی کسی می‌داند ریاست شرکت تخصصی فنی گسترده این مملکت در اختیار فردی قرار می‌گیرد که در آن حوزه دانش و

به دلیل برخورداری از ثروت ملی، دولتی بی‌نیاز از توده مردم و بی‌نیاز از بخش خصوصی شد. یعنی در حکومت استبدادی هم چنین بود، چون حاکم با استفاده از ابزارهای مستبدانه خود از مردم بی‌نیاز می‌شود، در دوره جدید هم به واسطه فروش ثروت ملی این اتفاق رخ داده است و لذا از تمام امتیازات مثبت، دستاوردهای مثبت و خوبی‌هایی که بر روی حقوق مالکیت سوار می‌کنیم در کشور خود بی‌بهره هستیم و چیزی به نام حقوق مالکیت وجود ندارد و حتی امکان آن هم با مشکلات جدی ایجاد می‌شود در نتیجه بحثی که شما آغاز کردید واقعا بحث مبنایی خوبی است که وارد این موضوع شویم که افراد اساساً چگونه می‌توانند مالک شوند؟ و اگر مالک شدند حق خود را چگونه صیانت کنند؟ و صیانت از حق وارد حوزه‌های مفصلی می‌شود که در این میزگرد به آن اشاره شده و خواهد شد.

معاون امور اقتصادی سابق وزارت امور اقتصادی و دارایی با بیان اینکه در جاهای دیگری که حقوق مالکیت به رسمیت شناخته می‌شود، به بحث خود ادامه داد و گفتند که کار مقدس است زیرا با کار کردن مالکیتی ایجاد می‌شود و مالکیت به ازای تلاشی است که صورت گرفته است و در اینجا تئوری ارزش کار معنی پیدا می‌کند و شخص می‌داند اگر تلاش

آورده‌ای ندارد و فقط به خاطر امتیازی است که حکومت به یک فرد داده است، انگیزه سایر افراد هم گرفته می‌شود. زیرا متوجه شده اند برای رسیدن به آن مناصب و مرتبه لازم نیست این تلاش‌ها صورت بگیرد تا حق ایجاد شود و به امتیاز نیاز دارد و باید راه آن را پیدا کنند تا از این امتیاز برخوردار شوند در نتیجه پیامدهای گسترده دیگری بوجود خواهد آمد.

آقای وطن پور دبیر شورای سردبیری ضمن تشکر از آقایان دکتر شبروهی و شیرکوند اعلام داشتند که "از هر دو بزرگوار متشکریم و از آقای دکتر قاسمی نیز خواهش می‌کنم که در زمان مقرر نسبت به ارائه بحث خود اقدام نمایند".

**آقای دکتر قاسمی :**

**نگاه به حقوق و اقتصاد از کدام منظر می‌تواند راهگشا باشد؟**

آقای دکتر قاسمی نیز بحث خود را اینگونه آغاز کردند: آشنایی بنده با حقوق و اقتصاد از کلاس‌های آقای دکتر تمدن بود که ایشان در موضوعات انتخابی که در دکترا تدریس می‌کردند

چند نگرش را معرفی کردند که از جمله نگرش حقوق و اقتصاد بود که هر کدام منشأیی برای رساله‌های دکتراشد که به رشته تحریر درآمد. که البته به طور خاص بنده بر روی موضوع قرارداد کار، رساله نوشتم به همین جهت تا حدودی آشنایی با نگرش حقوق و اقتصاد از دید صرف علمی موجب می‌شود که به ترمینولوژی علمی پایبند باشیم.

نگرش حقوق و اقتصاد به طور خاص سه کاربرد معین دارد، اول کاربرد این نگرش جنبه اثباتی آن است و در آن جاسوال این است که فلان قاعده حقوقی چه اثراتی دارد؟ و برای تعیین اثرات آن از نظریه قیمت‌ها استفاده می‌کنند. مثلاً می‌گوییم که فلان حکم که در قرارداد کار گذاشته شده چگونه بر اشتغال و نحوه اعمال این قرارداد و غیره اثر می‌گذارد.

کاربرد دیگر از جنبه هنجاری در این سوال مطرح است که باید کدام قاعده حقوقی را انتخاب کرد؟ مثلاً آیا لازم است در قانون کار یا قرارداد کار ذکر شود، زمان اخراج ۱۵ روز قبل به کارگر اعلام شود یا لازم نیست؟ در حقیقت انواع تحلیل‌ها

انجام داده می‌شود تا قاعده بهینه حقوقی انتخاب شود.

کاربرد سوم حقوق و اقتصاد (که احساس کردم، بیشتر در اینجا در کلام بزرگواران به آن توجه شد) اینست که منطق به وجود آمدن قاعده حقوقی را تحلیل کنیم و ببینیم چه تعاملات سیاسی بوده که منجر به ایجاد فلان قاعده حقوقی شده است. یعنی به دلیل پیدایش قانون از حیث منابع اقتصادی توجه کنیم.

رئیس دفتر بودجه مرکز پژوهش‌های مجلس بیان داشت که هر کدام از این سه کاربرد نظریه‌های خاص خود را نیاز دارد و در حقوق و اقتصاد هم کاملاً شناخته شده است و مکاتب فکری هم راجع به هر کدام از اینها به طور جداگانه صحبت کرده است و از این جهت این توضیح را دادم که اگر حرف‌های بنده زیاد در فضای جلسه نبود تقصیر من نیست، حقوق و اقتصاد این گونه توصیه می‌کند. زمانیکه نگرش حقوق و اقتصاد قصد دارد راجع به قرارداد کار صحبت کند، دامنه این بحث بسیار مشخص است، معمولاً تا قبل از پیدایش نگرش



حقوق و اقتصاد معمولاً حقوقدانان دلیل وضع مقررات در حوزه بازار کار و دلیل لزوم وجود قرارداد کار را این می دانستند که "کارگر و کارفرما به عنوان دو طرف قرارداد در اینجا حضور دارند و بین قدرت این دو طرف نابرابری وجود دارد. این نابرابری یک پیش فرض دارد و آن هم اینست که طرف قوی تر کارفرما است و وظیفه قرارداد کار در حقیقت محدود کردن قدرت کارفرما است."

در کتاب های حقوقی وجود دارد که قرارداد کار رابطه بین یک معده و یک کیسه پول است. این پیش فرض توسط نگرش حقوق و اقتصاد تغییر داده شد، فرض و مسائلی را مطرح کرد که به عنوان مبانی اقتصادی قرارداد اشتغال مطرح شد. در مبانی جدید قرارداد اشتغال به صورت ساده اصطلاحی تحت عنوان "انطباق شغلی" وجود دارد که این انطباق باید میان کارفرما و شاغل بیاید. کارفرما می خواهد کارگر را استخدام کند، کارگر علاقه دارد در مورد ویژگی های پولی و

غیرپولی این شغل اطلاعاتی داشته باشد، کارفرما هم علاقه اطلاعاتی در مورد بهره وری و تعهد کارگر داشته باشد. انطباق شغلی در زمانی رخ می دهد که کارفرما فرد مناسب را برای آن کار پیدا کند و از طرف دیگر، سرمایه گذاری هایی هم از طرف کارفرما و هم از طرف کارگر صورت بگیرد تا سرمایه انسانی خاص بنگاه ایجاد شود. فرآیند انطباق شغلی و هزینه های دو طرف قرارداد بحث نگرش حقوق و اقتصاد راجع به قرارداد اشتغال است. در اینجا نمی توان گفت قدرت در دست کارفرما است، و کارفرما طرف پرزور این بحث است زیرا بحث عدم تقارن اطلاعات مطرح می شود (عدم تقارن اطلاعات بین کارگر و کارفرما). بحث امکان بروز رفتار فرصت طلبانه ای که هر دو طرف در بحث انعقاد این قرارداد دارند، بحث اینکه اگر سرمایه گذاری صورت گرفت چگونه مازاد این سرمایه گذاری که تحت عنوان افزایش بهره وری ظاهر می شود میان کارگر و کارفرما باید تقسیم

شود. بحث مهم این مرحله ماموریت قرارداد اشتغال است. اگر عدم تقارن اطلاعات، رفتارهای استراتژیک که دو طرف می توانند در پی بگیرند و مشکلاتی که بر سر نحوه تقسیم مازادی که در اثر آموزش پیش می آید قرار است توسط تنظیم قرارداد اشتغال حل شود.

وی ادامه داد که فرض اساسی در اقتصاد این است که امکان مبادله هنگامی در اقتصاد وجود دارد و نتیجه گرفت که دو طرف آن منتفع می شوند که اطلاعات شفاف و کاملی در مورد ویژگی های موضوع مبادله وجود داشته باشد. در بحث سرمایه انسانی این ویژگی ها پیچیدگی خاص خود را دارد، کارگر می تواند از زیر کار در برود، نحوه نظارت بر سرمایه انسانی بسیار پیچیده است، ممکن است امروز سرمایه گذاری کنید و به کارگر آموزش دهید، ولی او فردا نیاید و درخواست مزد بیشتری کند و دهها دلیلی که هر کدام از آنها موضوع دهها مقاله علمی در این حوزه است.







دکتر قاسمی

قرارداد اشتغال باید به گونه‌ای تنظیم شود که هر دو طرف از آن منتفع شوند، قراردادهای ضمنی زمانی ضمانت اجرا پیدا می‌کنند که مازادی برای دو طرف قرار داد ایجاد کنند و این مازاد واقعا در قراردادهای اشتغال به وجود خواهد آمد.

وی در ادامه بیان می‌دارد که این مازاد از طریق صرفه جویی‌های حاصل از هزینه‌های جا بجایی، هم برای کارگر و هم برای کارفرما، از طریق تشکیل سرمایه انسانی خاص بنگاه، از طریق شهرت و اعتبار بنگاه و کارگر به وجود می‌آید. بنابراین اگر بخواهیم از دید حقوق و اقتصاد به قراردادهای کار نگاه کنیم و وضعیت کشور

خود را نسبت به این موضوع بسنجیم، می‌توان به طور مختصر گفت آنچه اکنون تحت عنوان قراردادهای کار در بازار کار ما رایج است و آنچه تحت عنوان قانون کار تا حدود زیادی محتوای چنین قراردادهایی را تعیین می‌کند، متأسفانه بر مبنای نگرش سنتی هم از اقتصاد و هم از حقوق نوشته شده است.

توجه کنیم بحث من در خصوص قرارداد کار محدود به رساله ام می‌باشد، که سعی کردم فقط به مواردی از قانون و اخراج کارگر مربوط می‌شود (ماده ۲۷ و...).

سازمان OECD راجع به قانون کار ۲۲ کشور کار جالبی انجام داده بود، بنده هم راجع به قانون کار ایران از همان روش استفاده کردم و شاخص‌هایی به نام افت شغلی (GS) و مقررات حمایت شغلی (EDL) محاسبه شد.

طی آن شاخص‌ها متأسفانه قانون کار ما از قانون کار تمام کشورها از این حیث دارای تصلب بیشتری است و مشکلی که وجود داشت این بود که اگر ما آمارها را نگاه کنیم در نهایت این موارد در مجموع به نظر می‌رسد بر روی بیکاری جوانان و زنان آثار معنی داری داشته باشد.

آقای دکتر قاسمی نتیجه گرفتند که: بنابراین

می‌توان گفت این نوع قراردادهایی که تنظیم می‌شود و قانون کار کنونی، خیلی در خدمت اشتغال کشور نیست.

آقای وطن پور ضمن تشکر از آقای دکتر قاسمی، خطاب به آقای دکتر جامساز بیان داشتند که: از آقای دکتر جامساز به عنوان یکی از اساتید اقتصاد کشور و فعالان اتاق بازرگانی از دیر باز خواهشمندم نقطه نظرات خود را در زمان مقرر بیان دارند. بفرمایید آقای دکتر.

### آقای دکتر جامساز:

**بیکاری را باید نوعی تضییع حقوق شهروندی تلقی کرد.**

با تشکر از میهمانان گرامی که مطالب بسیار سودمندی فرمودند و استفاده کردیم. باید عرض کنم مقوله قانون کار در حقیقت به اعتقاد من یکی از اجزای مبحث حقوق کار است. لازم به ذکر است که به هر نوع فعالیت ارادی انسان (کار) اتلاق می‌شود. فی الواقع، هر فعال اجتماعی و اقتصادی کار انجام می‌دهد. یک پزشک، پلیس، معلم، کارمند دولت یک کارگر یک کارفرما و یک خانم خانه دار جملگی کار انجام می‌دهند. اما بنظر میرسد که عرفا در بحث حقوق کار تنها رابطه حقوقی کارگر و کارفرما به ذهن متبادر می‌شود. در صورتی که همه افرادی که به نحوی درگیر کار هستند حقوقی دارند. حقوق کار در کسوت یک کارمند و یا یک معلم چیست؟ حقوق کار در ارتباط با ماهیت کار در نظام‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی قابل تعریف است. مثل حقوق یک معلم در نظام آموزشی، حقوق، استاد در نظام آموزش عالی، حقوق پلیس در نظام شهربانی یا نیروی مسلح، حقوق کارگر هم در قانون کار تعریف می‌شود. بنا براین وقتی بحث حقوق کار مطرح است لازمه آن توجه به حقوق کار تمام افرادی است که در عرصه‌های مختلف اقتصادی اجتماعی و فرهنگی شاغل هستند. این در حالیست که در ارتباط با حقوق کار عمدتاً بر رابطه کارگر و کارفرما در جامعه صنعتی تمرکز می‌شود.

وی این چنین ادامه داد که ایجاد کار حق طبیعی هر شهروند است لذا می‌توان بیکاری را

بنابراین نقش قرارداد اشتغال را در اینجا این می‌دانند که به اصطلاح به گونه‌ای نوشته شود که از بروز چنین مسائلی جلوگیری کند. از طرف دیگر نقش دومی که برای قرارداد اشتغال قائل هستند نقش بیمه کردن دریافتی هاست. در اقتصاد کلاسیک مزد برابر بهره وری نهایی کارگر بود. اما در عالم واقع شاهدیم که بهره‌وری‌ها تغییر می‌کند در حالیکه مزدها ثابت است. آیا کارگران مایل هستند که با مزدهای متغیر کار کنند؟ به همین دلیل قرارداد اشتغال باید به گونه‌ای نوشته شود که نقش بیمه‌کننده‌ای داشته باشد و این نقش بیمه‌کننده بتواند جریان مستمر مزد را برقرار کند. "در نهایت نگرش حقوق و اقتصاد به قرارداد اشتغال به عنوان یک قراردادهای ضمنی بلندمدت نگاه می‌کند" به این معنی که به دلایل مختلف (مانند اینکه قرارداد اشتغال بسیاری از شرایط قابل پیش بینی نیست و اگر قرار باشد تمام عناصر لازم پیش بینی شود هزینه آن به قدری خواهد شد که نسبت به منافع آن صرفه اقتصادی ندارد) این قراردادها ترکیبی از اصول صریح و ضمنی را درون خود جای می‌دهند. ضمنی بودن به این معنا نیست که قابل اجرا نیست بلکه آنچه وجود دارد اینست که



دکتر جامساز

نوعی تضییع حقوق شهروندی تلقی کرد. و آنرا به عنوان یک پدیده منفی در جامعه مورد بررسی قرار داد. اما باید توجه داشت که نمی‌توان پدیده بیکاری را به سبب چند بعدی بودن آن صرفاً از منظر اقتصاد مورد واکاوی قرار داد. باید به ابزار دیگری متوسل شد که تحلیل منطقی و دقیقتر آنرا امکان‌پذیر سازد. این ابزار اقتصاد سیاسی است زیرا دارای رویکردی است که تمام متغیرهای اقتصادی و درونی را همراه با متغیرهای غیراقتصادی و برونی می‌بیند. بنابراین حوزه وسیع‌تری را تحت نظر و بررسی دارد، زیرا علاوه بر رویکرد اقتصادی به رویکردهای اجتماعی فرهنگی سیاسی و تاریخی نیز مجهز است. لذا تحلیل مقوله‌ی کار و حقوق کار، قانون کار، بیکاری در چارچوب اقتصاد سیاسی به ویژه با رویکرد تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

آقای دکتر جامساز بیان کردند که تلقی کار و حقوق مرتبطه در نظام‌های مختلف نظیر نظام شبانی، کشاورزی، برده داری، ارباب رعیتی، تیولداری و نظام صنعتی متفاوت بوده است. اما آنچه مشابه است آن است که در همه نظامات ذکر شده فردی برای فرد دیگری کار می‌کند، یعنی کار خود را در مقابل دریافت عوض به

دیگری عرضه می‌کند. عوض ممکن است وجه نقد، جنس، سرپناه و یا امتیاز باشد. در نظام برده‌داری از آنجائیکه ارباب به برده به عنوان یک کالا نگاه می‌کرد، حقوقی برای کار وی متصور نبود. در نظام ارباب و رعیتی اگر ارباب فرد متدین و ورحیمی بود ممکن بود با تائسی از آموزه‌های دینی یا عرفی، یک حقوق حداقلی برای رعیت قائل شود.

حقوق عرفی، حقوقی بود که در روابط بین نیروی کار و صاحب کار پدید آمد و تبعیت می‌شد و این اعتقاد وجود داشت که رعایت این حقوق الزام آور است. تا اینکه رابطه کارگر و کارفرما با وقوع انقلاب صنعتی دچار دگرگونی شد و حقوق کار شکل گرفت، یعنی پیدایش حقوق کار از ظهور انقلاب صنعتی آغاز شد. ایشان در ادامه بیان داشتند که در نظام صنعتی نیز تلقی جامعه از کارگر، یک موجود ضعیف و فاقد قدرت بود که توسط کارفرمای قوی و ثروتمند استثمار می‌شد، به عبارت دیگر حقوق کارگر از سوی کارفرما نقض می‌گردید، لذا لازم بود این روابط به سامان برسد. از این رو به تدریج اتحادیه‌ها و تشکیلات کارگری شکل گرفتند و توسط دولت‌ها به رسمیت شناخته شدند و کارگران از طریق تشکیلاتی از قدرت چانه زنی در احقاق حقوق خود برخوردار شدند.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه در قانون اساسی این کشور به حقوق کار نظیر آزادی کار، مزد عادلانه، محدودیت ساعات کار و محیط کار مناسب توجه خاصی مبذول شده، در قانون اساسی ما هم در موارد مختلف به حقوق کار اشاره شده مثلاً اصل (۸) به حق کار و آزادی کار و عدم تبعیض عنایت کرده است. اصل (۴۳) نیز در بندهای مختلف به مواردی چون آزادی انطباق شغل، عدم اجبار به کار، جلوگیری از بهره‌کشی انسانی به وسیله دیگری و حق کار و عدم تبعیض پرداخته شده است. در اصل (۱۰۴) از شوراهای نام

برده شده که در این رابطه می‌توان شورای صنفی را به شوراهای کارگری نیز ربط داد. اصول (۴۹) و (۲۹) قانون اساسی نیز برخورداری از تامین اجتماعی، از کار افتادگی، پیری، بازنشستگی، در راه ماندگی به عنوان یک طرح همگانی شناخته شده است. طبیعی است که قانون اساسی مبنای شکل‌گیری سایر قوانین است و قانون کار نیز از این قاعده مستثنا نیست. اما قانون کار ما متأسفانه با یک اشکال بزرگ مبنایی مواجه است و آن اشکال که شما هم به آن اشاره کردید اینست که نگاه تنظیم‌کنندگان قانون به کارگر و کارفرما بدین گونه بوده که کارگر ضعیف و بی‌سواد است و استثمار می‌شود و کارفرما قوی و ثروتمند است و استثمار می‌کند. پس باید این موجود ضعیف را در مقابل این هیولا حمایت کرد. یعنی ما هنوز مقوله ثروت و کارآفرینی را به عنوان یک ارزش در جامعه نپذیرفته ایم و حقوق مرتبط با آن را درک نکرده ایم. باور نداریم که ثروت آفرینی در جامعه از طریق سرمایه‌گذاری مولد و ایجاد اشتغال پایدار باید در راستای منافع و مصالح ملی ارزیابی شده آقای دکتر شیرکوند در مورد نمایش ثروت اشاره کردند. مجله فوربس هر سال در شمارگان خود تنی چند از ثروتمندان شاخص جهان را به تصویر می‌کشد و آنان را به ترتیب میزان ثروت رتبه‌بندی می‌کند که اسباب افتخار جوامع خود هستند. اینان در جامعه خود متولد شده کارکرده، تولید کرده و مولد ثروت و اشتغال بوده، مالیات داده و اسباب رشد اقتصادی کشورشان را فراهم آورده اند و بدین سبب مورد تکریم جامعه خود هستند. اما در ایران ثروتمندان پول خود را پنهان می‌کنند، زیرا از امنیت سرمایه خود مطمئن نیستند.

وی با بیان مثالی ادامه داد که چندی پیش که در فرآیند خصوصی‌سازی، صنعت مس عرضه شد، عرضه به شیوه‌ای بود که یک خریدار می‌بایست سهام عرضه‌شده را که ارزش آن افزون بر هزار میلیارد تومان بود به تنهایی خریداری کند. اگر در جامعه‌ای بودیم که ثروت یک ارزش تلقی می‌شد بی‌تردید، ثروتمندی یافت می‌شد که پول خود را رو کند و این سهام را خریداری کند. اما از آنجائیکه در کشور ما ثروت یک ضد ارزش است اصلاً چنین اتفاقی نمی‌افتد. از این رو عرضه



سهام ناکام ماند و مجبور شدند شیوه عرضه را تغییر دهند. نگاه قانون کار به ثروتمند و کارآفرین هم همین گونه است اما از آن جهت که تاثیر قانون کار در اقتصاد و رشد اقتصادی در نظام سرمایه داری آزاد، در پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور متجلی می شود لذا این قانون باید با برخورداری از پویائی، حقوق طرفین کارگر و کارفرما را مورد حمایت قرار دهد. بدین معنی که قانون کار از حقوق کارمنفک نباشد آن قانون کاری مترقی است که منعکس کننده حقوق کار باشد.

آقای دکتر جامساز در ادامه با بیان اعتقاد خود در این زمینه گفتند که به اعتقاد من قانون کار در کشور ما ضد تولید و توسعه و طبعا ضد اشتغال است. لسترتارو در کتاب آفرینندگان ثروت می گوید در روند جهانی شدن، کشورها تجزیه می شوند و بنگاه ها با یکدیگر ادغام می شوند لذا خطر برای کشورهای در حال توسعه تجزیه ملی است. آنچه که می تواند جلوی این خطر را بگیرد، اشتغال مولد است. قانون کار ما متأسفانه شکل گیری اشتغال مولد را تحریک نمی کند این در حالیست که یکی از مهمترین معضلات اقتصادی و اجتماعی کشور نبود اشتغال مولد است. که باید از طریق سرمایه گذاری مولد ایجاد شود، سرمایه گذاری مولد سبب می شود که ارزش افزوده ایجاد شود، تولید ملی و عرضه کل افزایش یابد، تورم تنزل کند، اشتغال ایجاد و بیکاری کاهش یابد.

حال این پرسش مطرح است که آیا قانون کار از ظرفیت ایجاد اشتغال مولد برخوردار است؟ پاسخ منفی است و در کمال تأسف باید پذیرفت که یکی از عوامل اصلی بیکاری همین قانون کار است. قانون کار ظاهراً از کارگر حمایت کرده ولی کارفرما را تضعیف نموده. به طور مثال ماده (۲۷) قانون کار ناظر است بر اینکه اخراج کارگر توسط کارفرما منع شده اما شرایط و جرائمی بر کارفرما تحمیل شده که عملاً در بسیاری موارد وی را ناچار به تمکین از کارگر می کند. بدین ترتیب که کارفرما مجاز است کارگر خاطی را اخراج کند. اما باید ظرف ۱۵ روز به او دوبار اخطار دهد و یک نفر را نیز جایگزین او کند یعنی کارفرما حق ندارد به اعتبار و اختیار خود یک شغل را خالی بگذارد و اگر یک نفر را اخراج می کند، فرد دیگری

را باید جایگزین کند. حقوق و مطالبات و سنوات کارگر اخراجی را براساس یک ماه آخرین حقوق وی پرداخت نماید و کارگر هم می تواند شکایت کند، شکایت وی در شورای کار رسیدگی می شود. اگر وی خاطی تشخیص داده نشد باید به کار برگردد اگر مقدور نشد کارفرما جریمه می شود. این جریمه معادل دو سال کامل مطابق آخرین حقوق پرداختی به کارگر است.

این اساس قانونگذار شرایط سختی را برای اخراج کارگر توسط کارفرما پیش بینی کرده که اولاً کارفرما را در مقابل رفتار غیرمسئولانه کارگر به مدارا وادارد. ثانیاً دولت را از تحمل بار هزینه‌ای اجتماعی بیکاری رها سازد.

این عضو تحریریه مجله حقوق و اقتصاد در آخرین بحث ادامه دادند که: یادمان باشد که شکل گیری کنش ها و واکنش های انسانها به سبب نوع درک آنها از واقعیات بیرونی است لذا اگر کارگر درک کند که این قانون به نفع اوست و قانونگذار محدودیت های بسیاری برای اخراج او

تعبیه نموده و اخراج وی برای کارفرما بسیار گران تمام می شود، اصلاً نیازی نمی بیند برای بهبود کار تلاش کند و از خودانگیزه نشان دهد و بر بهره وری خود بیافزاید. بنابراین بهره وری تنزل می کند و کارفرما نیز باید بیشتر هزینه کند و هزینه تمام شده تولید افزایش می یابد و در نتیجه تولید سرکوب می شود. سرکوب تولید هم به معنای از بین رفتن مشاغل و شیوع بیکاری است و به همان کارگر ضرر می رسد و اقتصاد جامعه نیز دچار زیان می شود. پس نمی توان تبعات شیوه روابط کارگر و کارفرما را که ریشه در نهادهای حقوقی دارند در اقتصاد نادیده انگاشت، مقوله های حقوقی و اقتصاد به نحو گریز ناپذیری با یکدیگر پیوندی دقیق دارند که در جامعه ما متأسفانه شناخت این پیوند و همبستگی مغفول مانده است. شما فرمودید بحث حقوق و اقتصاد از ۷۰ یا ۸۰ سال پیش آغاز شده ولی واقعاً این طور نیست زیرا از همان ابتدا آدم اسمیت پدر علم اقتصاد به تعریف علم اقتصاد پرداخت مقوله های نظیر بازار، تقسیم کار،

مبادله، مالکیت، حکومت، قانون، مسائل حقوقی و اقتصاد را به نحوی ناگسستنی به یکدیگر پیوند زد. ما در مجله حقوق و اقتصاد تلاش داریم که رابطه بین این دو را بیشتر شکافته و باب بحث و فحص را در محضر اساتید و صاحب نظران باز کنیم.

### آقای فتاحی:

ایشان در شروع بحث این چنین آغاز کردند که، قطعاً راجع به مباحث کار و اشتغال در ایران به مدت سه دهه است که بحث های گوناگونی مطرح شده است و از دیدگاه های مختلف نسبت به آن اظهار نظر کرده اند. اما من با توجه به اینکه دوستان بحث های مختلفی را ارائه فرمودند، بیشتر معتقدم باید در رابطه با تعامل حقوق کار و اقتصاد کار موضوع را مورد مذاقه قرار داد. البته دوستان اهل اقتصاد می دانند که اقتصاد کار چه تعارض هایی با نظریاتی که در عرصه حقوق کار وجود دارد، مواجه است. لذا اگر ما این دو قلمرو را در کنار هم نگاه کنیم، قطعاً متوجه خواهیم شد که



تضاد حقوق کار و اقتصاد کار در قانون کار بویژه خاص کشورهای جهان سوم است و در کشورهای پیشرفته موضوع تا حدی حل شده است. اما برای اینکه بحث را از نقطه بیرون از ایران شروع کنم و در داخل نتیجه بگیرم لازم می‌دانم توضیحی را به عرض برسانم: پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، وجود سازمان بین‌المللی کار (ILO) در معرض خطر انحلال قرار گرفت. بسیاری می‌گفتند اصلاً نیازی نیست که سازمانی به نام ILO وجود داشته باشد. به همین سبب از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ فقط ۱۲ مقاله نامه از سوی اعضای ILO پیشنهاد امضاء شد. از سال ۱۹۱۹ یعنی پایان جنگ جهانی اول و مقارن امضای صلح ورسای، که سازمان بین‌المللی کار تاسیس شد تا سال ۲۰۰۳ حدود ۱۹۰ مقاله نامه امضاء شده است ولی طی سال ۱۹۹۰ که فروپاشی را اگر در نظر بگیریم تا سال ۲۰۰۳، یعنی در دوران بحبوحه پایان قرن بیستم فقط ۱۲ مقاله نامه امضاء می‌شود. نکته جالبی که می‌خواهم مطرح کنم

این است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، عده زیادی از کشورهای دنیا معتقد بودند که دیگر نیازی به وجود ILO نیست زیرا تا به حال یک معضل به نام اتحاد شوروی و بلوک شرق وجود داشت که از محرومان، مستضعفین و کارگران حمایت می‌کرد و برای اینکه خطرات ناشی از نفوذ شرقی‌ها در جریانات کارگری خنثی شود و جلوگیری از تبدیل جنبش صنفی کارگران به جنبش سیاسی می‌شود، ILO یک جریان صرفاً حقوقی نبوده بلکه بیشتر یک جریان سیاسی است. ایشان ادامه دادند: اما نکته جالب اینجاست که پس از سال ۱۹۹۰ وقتی خطرات کمونیست و جنبش‌های کارگری از نقطه نظر سیاسی مرتفع می‌شود، کم‌کم به این بحث می‌رسند که به این سازمان نیازی نیست. نکته ظریفی که می‌خواهم توضیح بدهم این است که در سال ۱۹۹۶ وزرای کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی (WTO) در سنگاپور یک نشست را می‌گذارند، سازمان بین‌المللی کار همچنان مدعی بود که به وجود آن

نیاز است، اما عده‌ای از کشورهای پیشرفته غربی عقیده داشتند که نیازی به سازمان مستقلی به نام ILO نیست. اگر بتوانم چرایی آن را بیان کنم نکته غم‌انگیز آن را تشریح نمایم در مورد داخل به خوبی می‌توانم از منظر جهانی رابطه اقتصاد کار و حقوق کار را تبیین کرد. کشورهای صنعتی معتقد بودند که ما باید حقوق کار را در چارچوب سازمان تجارت جهانی (WTO) سازماندهی کنیم که شامل آمریکا و تعدادی از کشورهای اروپایی بودند و حتی صحبت از حد اقل دستمزد جهانی می‌کردند، به این معنی که دلیلی ندارد کارگری که در آمریکاست در آن زمان (۱۹۹۰) ساعتی ۱۰ دلار دستمزد بگیرد و در اینجا گاهی هفته‌ای ۹ دلار یا ماهی ۹ دلار بگیرد. مخالف این سیاست و اینکه حقوق کار در بخش اقتصادی ادغام شود و وارد حوزه حقوق تجارت بین‌المللی شود، ما شرقی‌ها بودیم، یعنی هند، چین و کشورهای این طرف دنیا. آقای فتاحی بحث را به این مهم کشاندند که: بر



این مبنا که در کشورهای مثل ما، نیروی کار ارزان یکی از مزیت های اصلی است، این نسل باید بردگی بکشد تا نسل های بعدی در رفاه باشند که در نهایت غربی ها حریف نشدند و کشورهای شرقی موفق شدند و بیانیته ای که در سال ۱۹۹۶ در سنگاپور اعلام شد دائر بر این بود که WTO و حقوق تجارت بین الملل به قلمرو حقوق کار و سازمان بین المللی کار دخالته نخواهد داشت و کشورهای هر کاری که می خواهند با نیروی کار خودشان انجام دهند، خودشان و سازمان بین المللی کار می دانند. این عضو تحریریه مجله حقوق و اقتصاد ادامه داد که: می خواهیم از این بحث نتیجه بگیریم که اگر از مقیاس جهانی حقوق کار شروع به بحث کردم می خواهیم به حقوق کار در داخل وارد شویم، زیرا در روزنامه ها و رسانه های مختلف مسائل بسیاری گفته می شود، به خصوص در دو دهه گذشته با استناد به سیاست تعدیل اقتصادی در مورد مزیت هایی که ایران دارد اظهارات عجیب و غریبی می شود. ولی ما که اهل فن، اهل کار، اهل بازار و اهل تولیدیم و از طرف دیگر درگیر مسائل اقتصادی هستیم مقداری برای ما برخی اظهار نظرها و حتی قوانین تاسف بار است. در هر حال، ILO حیات خود را ادامه می دهد و در بیانیته ای در سال ۱۹۹۸ ادامه حیات خود را اعلام می کند و ضمن آن حقوق بنیادین کار را به طور مجدد تایید می نماید. ولی سازمان تجارت جهانی از این که رعایت های استانداردهای حقوق کار را با روابط تجاری تحت نظام WTO و روابط تجاری کشورها گره بزند، خلاص می شود.

یعنی در نظر بگیریم یا کشوری را فرض نماییم که حداقل دستمزدها را رعایت نمی کند یا پیمان جمعی را به رسمیت نمی شناسد و هم چنان در کار تبعیض را تایید می کند و روابط کار و محیط کار را به حال خود وا گذاشته. در قالب سازمان تجارت جهانی با چنین کشوری روابط تجاری مجاز نبود و عضویت چنین کشوری در سازمان تجارت جهانی معلق می گردید، قطعاً این رویکرد، رویکرد اروپایی ها و آمریکایی ها بود که عمیقاً به حقوق کارآشنایی و آن را باور حقوقی می پنداشتند و نه یک رویکرد سیاسی. اما برای ما شرقی ها این رویکرد نمی توانست مصداق داشته باشد زیرا اگر ما بخواهیم حقوق کار را رعایت کنیم و آن را

تعمیق بخشیم بنابر برخی نظریات اقتصاد توسعه، اساساً کشورهای در حال توسعه، توسعه پیدا نمی کنند.

اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که در مقیاس جوامع غربی روابط کار و سرمایه تا حدودی حل شده است و تضادی به نام کار و سرمایه وجود ندارد و در غرب بین کار و سرمایه تعامل اتفاق افتاده است، آنگاه در ارتباط با جنبش سندیکایی که اصل اول حقوق کار است و غربی ها تاریخ و پیشینه زیادی دارند و چنانچه تعامل بین مباحث حقوق دانان و اقتصاد دانان را در مورد اتحادیه های کارگری ملاحظه کنیم، می بینیم که یکی از مباحث جدی و عمیق در میان حقوق کار و اقتصاد کار در غرب بر سر، اتحادیه های کارگری است، بر سر حداقل دستمزد هاست. این که حداقل دستمزد از چه پایه حقوقی بر خوردار است؟ آیا نیازهای بخش اعظم جامعه که مربوط به آن است تامین می سازد یا آنکه در ارتباط با عملکرد اقتصادی، رشد، نرخ تورم و غیره چه آثاری بر جا می گذارد، این است که به اعتقاد من مسئله رابطه حقوق کار و اقتصاد کار در داخل کشورهایی نظیر ما حل نشده است. یعنی مطالعات اندکی شده و به بحث و گفتگوی فراوان نیاز دارد و باید مورد دقت از زاویه نگاه علمی قرار گیرد. به هر حال اگر ما بخواهیم به سوی بهره وری قابل قبول حرکت کنیم، باید ببینیم این مباحث می تواند به تقسیم عادلانه درآمد بین عوامل اقتصادی کمک کند. در حالی که ما با معضلی که در داخل مزید بر تقسیم درآمد بین عوامل تولید با آن مواجه هستیم، بحث تقسیم درآمد بین بازارهای چهار گانه است، که به نظر من ریشه بی عدالتی در اینجاست. بازار پول، بازار کالا، بازار کار و بازار سرمایه. در اینجا چه ساختار حقوقی این توزیع را شکل می دهد؟

ایشان به اعتقاد خود چنین ادامه دادند که من در این ساختار که مبتنی بر سرمایه داری دولتی است به سود بازار کار نیست و اساساً به سود بازار کالا و بازار پول است. به قصه خود اشتغالی و یا کارآفرینی نگاه کنید. بله زمانیکه بازار کار محدود می شود و حقوق کار نهادینه نیست، طبعاً کارفرمایی هم که در کارخانه کار می کند از کار خود انتفاعی حاصل نمی کند. یعنی چه کار برای خود و

یا کار برای دیگری. در هر حال هر دو سودی فرا خور به چنگ نمی آورند، کافی است کارخانه داری که کارخانه او یک میلیارد می ارزد، فقط ۲۰۰ میلیون تومان آنرا به بانک های خصوصی دهد تا سالی ۴۰ میلیون تومان به او بهره دهند و او می تواند با ماهی چهار میلیون تومان بی دردسر زندگی خوبی داشته باشد. چرا در کارخانه بماند و در سال با کار مشقت بار، چیزی کمتر از آن در بیاورد؟

به همین دلیل بنده اعتقاد دارم که اگر ما مباحث اقتصاد کار را در ارتباط با حقوق کار مورد تطبیق و سنجش قرار دهیم متوجه می شویم که باید در این مبحث بسیار کار شود تا ما بتوانیم اولاً منابع حقوق کار را در ایران کشف کنیم و آنگاه با شناخت اقتصاد کار به درکی تازه از جایگاه کار در اقتصاد کلان دست یابیم. به هر حال بازار کار وجود دارد ولی روشن است که بازار کالا و بازار کار با هم متفاوت هستند و از ویژگی هایی برخوردارند که این ویژگی ها لاجرم نیازمند مطالعه خاص هر کدام از این بازارها است.

آقای فتاحی چنین بحث خود را به پایان بردند که: اما آنچه در پایان عریضم مطرح می کنم این است که ما اعتقاد داریم که بحث عمده باید بر این موضوع قرار گیرد که بازار کار، تقسیم درآمد، توزیع درآمد ملی بین این بازارهای چهار گانه چگونه انجام می شود؟ آیا ما برای بازار کار، چارچوب هایی که بتواند از این ثروتی که در طول سال به عنوان GNP حاصل می شود بخش بیشتر و عادلانه ای به دست آورد، تعریف کرده ایم؟

در کشورهای آمریکایی و اروپایی بین ۸۵ تا ۷۵ درصد GNP حق دستمزد نیروی کار است و تنها بین ۱۵ تا ۲۵ درصد بازارهای دیگر از آن منتفع می شوند. آیا واقعا ما چارچوب های نهادی که این توزیع ثروت در مقیاس کلان و در حجم GNP را به سود بخش کار تامین کند، دقت کرده ایم؟ آنها را شناسایی نموده ایم؟ به نظر بنده متأسفانه توزیع نا عادلانه درآمد بین بازارهای چهار گانه یکی از دلایل اساسی آن نادیده گرفتن حقوق کار است. در نتیجه نا آگاهی کارگران ما و بدتر از آن نا آگاهی کار فرمایان ما به اهمیت اینکه کارگر او حقوق کار را بداند، سرچشمه می گیرد حال آنکه اگر ما در کارخانه مشاهده کنیم کتابچه (کتاب قانون کار) در دست کارگر است، وحشت می کنیم.

یعنی اگر کارفرمایی مشاهده کند یکی از این کتابچه‌ها را کارگر در دست دارد آن کارگر را سم تلقی می‌کنیم. چرا؟ زیرا به اعتقاد من کارگر ما از آزادی‌های مدنی مربوط به خود بر خوردار نیست. اگر کارگر ما آزادی داشت تا اتحادیه‌های خود را به راحتی تشکیل دهد، اگر می‌توانست فعالیت صنفی و سیاسی خود را به راحتی داشته باشد، اگر کارفرمایان ما می‌توانستند فارغ از رانت‌ها و روابط حکومتی نهادها و اتحادیه‌ها و سندیکاها و احزاب خود را داشته باشند. بدون شک می‌توانست بین کارگران و کارفرمایان در مرحله کنونی توسعه اقتصادی ایران آن چنان تعاملی به وجود بیاید که عرصه را بر بازارهای کالا و پول که تلاش می‌کنند کیک حاصل از ثروت و تولید کشور را بلعند، در تنگنا قرار دهد و نیازی به دولت را دیکال برای تحقق شعار عدالت طلبی نباشد که به موضع‌گیری سیاسی کشیده شود و اصل عدالت خواهی از زندگی اجتماعی حذف شود. چرا که پوزخند به عدالت طلبی از سوی لیبرال‌ها محصول رادیکالیسم دولتی است!

اکنون مشاهده می‌کنیم بانک‌های خصوصی و بازارهای غیر متشکل پولی یکه تاز میدان شده‌اند، گیریم به طور دستوری نرخ بهره را کاهش داده باشند ولی واقعیت اینست که بازار پول آن استعداد را دارد که هر لحظه به لباسی تازه درآید. یک روز در لباس فولاد و آهن، یک روز در جلد مسکن و روز دیگر در قامت ارز و طلا. در واقع این طیف یعنی بازار کالا و بازار پول با تبانی یکدیگر درآمد کشور را می‌بلعند و برعکس برای بخش دیگر یعنی بازار سرمایه همین که پول به سرمایه تبدیل شد دیگر سودآور نیست. دلیل اساسی ضعف بازار کار و بازار سرمایه در این است که گرفتار اقتصادی هستیم که در این اقتصاد توزیع درآمد به سود بازار کالا و بازار پول است و بازار کار و بازار سرمایه به ویژه بازار سرمایه غیر بورسی در توزیع ثروت در کشور سهمی فراخور ندارند. زیرا ما آزادی کارگر را خطرناک دیدیم، حال آنکه اگر غرب توسعه پیدا کرد به اعتقاد من به جای سرکوب کارگران به آنها آزادی داد، این آزادی، آگاهی کارگر را بالا برد و متوجه شد مارپیچ دستمزد - قیمت - دستمزد به چه معنا است. اتحادیه‌ها این موضوع را فهمیدند، وقتی یک اتحادیه متوجه شود

افزایش دستمزد عینا روی قیمت‌ها اثر می‌گذارد و این قیمت منهای بهره وری عین تورم سال آینده می‌شود و این مارپیچ همچنان ادامه پیدا می‌کند و اساسا افزایش این دستمزد می‌تواند در هر کشور نرخ تورم پایه را شکل دهد. قطعاً کارگر آگاه، کار فرمای خود را درک می‌کند.

اما در اینجا میان کارگران و کارفرمایان فاصله عظیمی وجود دارد. علت هم این است که کار آزاد نیست همچنان که سرمایه‌آزاد نیست، در این کشور دو چیز آزاد است یکی کالا و دیگری پول.

### دبیر شورای سردبیری محمد وطن پور

از آقای فتاحی بسیار ممنونیم که تلاش کردند در وقت مقرر صحبت کنند. در این قسمت از میزگرد که همه مدعوین توانسته‌اند نقطه نظرات خود را بیان نمایند، از آقای دهقان خواهش می‌کنیم ضمن بیان سئوالات خود از میهمانان عزیز، دور دوم میزگرد را شروع و اداره نمایند. رعایت وقت باعث می‌شود که ابهام زدایی و رفع ابهام مناسبی در موضوعات مطرح شده رخ دهد. جناب آقای دهقان بفرمایید:

### آقای دهقان

دوستان بحث‌های متنوعی را مطرح کردند و در دور اول صحبت‌ها به نحوی زوایای گوناگون بحث مشخص شد، آقای فتاحی گفتند سه دهه و در کل به اندازه تاریخ ایران بحث کار و اشتغال مطرح بوده است و اکنون دچار دور باطل هستیم.





محمد وطن پور



می‌خواهم بحث را به این سمت هدایت کنم که به دنبال چرایی این قضیه باشیم. در طی بحث‌هایی که مطرح شد، آقای فتاحی تعامل بین کار و سرمایه را مطرح کردند که این تعامل در دنیای نوین اتفاق افتاده و فکر می‌کنم یکی از فرازهای بلند توسعه نوین هم بوده است. به نظر می‌رسد مشکلی که در ایران وجود دارد، مربوط به آگاهی می‌شود. در قانون هم مسئله آگاهی مشاهده می‌شود، اصلاً قانون بر مبنای آگاهی و بر روی شانه‌های آگاهی شکل می‌گیرد، مخصوصاً قوانینی مانند قوانین کار که زیرمجموعه قوانین مدنی هستند و به نوعی دو طرف مشخص دارند، اما در ایران دقیقاً این ظابطه و جریان قانونی به نحو مشخصی در اختیار دولت بوده است، دولت خاصی را عنوان نمی‌کنم، این جریان و اندیشه دولتی که بر اقتصاد ایران حاکم بوده و به نحوی یک پیش دولتی بوده است و در بخشی از آن به پیش نفتی رسیده است پیشی که تعیین کننده خطوط اقتصادی بوده است. به نظر می‌رسد خود دولت هم نسبت به اقتصاد سیاسی آگاهی ژرفی دارد. یعنی می‌داند که بر اساس پیش نفتی به فعالیت مشغول است و با آگاهی آن را ادامه می‌دهد.

من چنین حس می‌کنم که پیشی که حاکم بوده در اثر یک آگاهی به اقتصاد سیاسی شرایط قانون کار را پیاده و با کارگر مواجه شده است. همواره دولتی وجود داشته که می‌توانسته هزینه‌های قانون کار را بپردازد زیرا متکی به درآمد نفت بوده است (آنچه که بخش خصوصی ندارد) پس برای دولتی‌ها مواجه با قانون کار بسیار ساده است. در تاریخ ایران درآمدهای دولتی‌ها با آورده بوده است و دولت‌های رانتیر بوده اند و نزدیک ۵۰ درصد منابع آنها متکی بر ارزش افزوده مولد نبوده است. بر همین اساس پرداخت هزینه قانون کار به طور حتم برای آن‌ها ساده بوده است و می‌توانستند قانون کاری را تدوین کنند که در مرحله اول دو خصوصیت داشته باشد، یکی اینکه کاری که آنها می‌توانستند با قانون کار انجام دهند، بخش خصوصی توان انجام آن را ندارد. به عبارتی هر پدیده غیر دولتی توانایی انجام این قانون کار را ندارد چون تعهدات آن بیرون از





علی دهقان

طبیعتاً دنباله صحبت قبلی خود را مطرح می‌کنم. من به کار به عنوان کارگر تنها نگاه نکردم و اساساً مشکل فعلی کشور ما فقط کارگران نیستند که بگوییم حق آنها ضایع شده یا به حقوق خود نرسیده‌اند، کارفرمایان هم این مشکل را دارند و اصولاً کارفرمایی به معنای دقیق وجود ندارد، ا فشار دیگر هم این مشکل را دارند، آیا در کشور ما اساساً چیزی به نام حقوق مالکیت وجود دارد؟ اگر وجود ندارد دلیل آن را مطرح کردم که به دلیل یک دوره استبدادی بود و بعد هم بحث ثروت ملی و درآمدی نفت بود.

برای اینکه از اینجا برون رفتی پیدا کنیم و مشکل خود را حل کنیم من به سه تا چهار محور اشاره می‌کنم که باید در کشور ما اتفاق بیفتد.

یکی اینکه باید برای تحقق حقوق مالکیت در کشور ما اقدامات اساسی صورت بگیرد و این حق به رسمیت شناخته شود، هم از جانب کسانی که برای بدست آوردن این حق تلاش می‌کنند، هم حاکمی که می‌خواهد حق را به جای امتیاز جایگزین کنند. پس باید شرایط برابر و اقتصاد رقابتی ایجاد کند و منابع تولید را به گونه‌ای توزیع کند که همه بتوانند در سایه تلاش و کوشش به مالکیت دست پیدا کنند و پس از آن از حق و حقوق خود تصویر دقیق تری خواهند داشت، این بسیار عام تر است. برای این کار یکی از کارهای جدی که باید در کشور ما صورت بگیرد اینست که دولت باید کوچک شود، اکنون در کشور ما دولت بسیار بزرگ است و در همه حوزه‌ها حضور دارد، اگر دولت عقب بنشیند یا عقب نشانده شود بخش خصوصی و حقوق مالکیت معنا پیدا می‌کند و در آن زمان می‌توانیم راجع به تمام نهادهای تولید بحث اشتغال و سپس کارگر را مطرح کنیم.

نکته دوم این است که باید از حقوق مالکیت دفاع کامل صورت گیرد، یعنی حقوق مالکیت باید به رسمیت شناخته شود، تمام کسانی که از این حق برخوردار می‌شوند بتوانند از حقوق خود دفاع کنند. لذا دولت باید به وظایف حاکمیتی خود برگردد، به عنوان کسی که می‌خواهد وظایف حاکمیتی را اعمال کند، امنیت و ثبات لازم و محیط کسب و کار درست را ایجاد کند، در مبادلات شفافیت ایجاد کند در آن زمان بحث

اقتصاد و توسعه ایرانی باشد. می‌خواهم بحث را با آقای شیرکوند آغاز کنم، نه صرفاً به این علت که در حوزه دولت به طور مستقیم فعالیت داشته‌اند و نقصان اجرایی را دیده‌اند، بلکه به عنوان کسی که دوره آکادمیک اقتصاد را گذرانده‌اند و در دوره‌ای که اصلاح ورزی فکری صورت گرفته فعال بوده‌اند، البته به نظر می‌رسد در دوره اصلاح ورزی فکری باز هم عامل کار مهجور بوده است، یعنی خط فاصل بزرگ بین عامل کار (به عنوان پدیده‌ای که می‌توانسته یکی از ارکان اصلی عوامل تولید باشد اما نبوده) با دیگر عوامل تولید به زبان عامل کار وجود داشته است. شاید بتوان گفت که پول جای عامل کار را گرفته و قانون کار هم قانونی نبوده که کاملاً با اتکا به بینش نفتی تدوین شده است، باز هم تاکید می‌کنم، برای جریانی که دولت نیست، اجرای این قانون مشکل است، اما چرا باید این اتفاق بیفتد و چرا ما باید هنوز تازیانه‌ای سخت را تحمل کنیم، حتی در دوره اصلاح ورزی، روشنفکران باز هم به این نتیجه نرسیدند که باید به کارگر نزدیک شوند و با جماعت کارگر ارتباط فکری برقرار کنند به نحوی که این ارتباط فکری منتج به پرداختن به «عدالت تولید» باشد. عدالتی که می‌تواند در حد بسیار زیادی نقصان توزیع درآمد ملی در بازارهای چهارگانه را برطرف سازد.

#### آقای شیرکوند:

این بحث بسیار مفصل است و هر کدام از دوستان از یک زاویه وارد این بحث شدند، من

قدرت بخش خصوصی قرا دارد. به طور طبیعی بخش خصوصی نمی‌تواند با قانون کاری مواجه شود که به واسطه آن هزینه بسیار زیادی را تحمل کند پس ترجیح می‌دهد از یک نقطه جلوتر نرود. از طرف کارگر امروز ایران با کارگر دنیای غرب تفاوت بزرگی دارد، کارگر امروز ایران در واقع یک عقب ماندگی تاریخی را تحمل می‌کند که به فکر او تحمیل شده یا خود او پذیرفته و این عقب ماندگی فکری در فکر او نهادینه شده است و در زندگی اجتماعی او هم کاملاً مشخص است، آرزوهایی که جامعه کارگری دارند در واقع همان آرزوهایی است که طبقه متوسط دیروز داشته و امروز این جریان را به شکل دیگری اجرا می‌کند. به نظر من در تاریخ ما به یک نحوی یک دور باطل همیشه حضور داشته و حتی ایده‌های ما برای ماندن در این بن بست تأثیر گذار بوده است. برای ما همیشه تولید مهجور بوده است، حتی مبارزاتی که در این کشور صورت گرفته مبارزاتی نبوده که برای تولید باشد و همیشه توزیع درآمد ملاک بوده است. زیرا بین جامعه کارگری و جامعه کوچکی که تولید را هدایت می‌کرده تفاوت بسیار بزرگی در نحوه حضور اجتماعی وجود داشته است. در بحثی که آقای فتاحی مطرح کردند و من هم به آن اعتقاد دارم، در واقع جریان توزیع درآمد ملی بین بازارهای ۴ گانه بهینه نیست. چرایی اینکه توزیع درآمد ملی به آن نحوی نیست که کارشناسان و تحلیل‌گران اقتصادی آن را مینا قرار داده‌اند و توسعه یافته‌ها هم آن را تجربه کرده‌اند می‌تواند یک پرسش اساسی برای

کارفرما و کارگر روشن خواهد شد و حقوق هر یک مشخص می‌شود.

سومین نکته پذیرش تئوری ارزش کار است. هرکس به اندازه کاری که انجام می‌دهد ما به ازاء دریافت کند، چه ما به ازای ریالی و چه به ازای معنوی، چه کارگر است و چه کارفرما است. ما در کشور خود اکنون چنین شرایطی را نداریم، حتی بین کارگران یک کارخانه هم چنین اصلی حاکم نیست، یک کارگر به دلیل وابستگی که به نهاد کار فرمایی که عمدتاً دولتی است ایجاد می‌کند می‌تواند از حقوق بسیار گسترده تری برخوردار باشد، در حالیکه کارگر دیگری از همین مسئله محروم است، یک کارگر قدرت دفاع از حق خود را دارد و کارگر دیگری نمی‌تواند دفاع کند به دلیل اینکه این بحث در کشور ما مطرح نشده است.

چهارمین نکته ای که می‌خواهم اشاره کنم اینست که ما باید به سمت تنظیم قراردادهای مختلف کار و تبیین این حقوق برویم، بین این مثلثی که همواره وجود دارد و شامل کارگر، کارفرما و دولت است. کارگر زمانی می‌تواند از حق خود دفاع کند که اتحادیه و تشکل صنفی داشته باشد و به حقوق خود آگاهی پیدا کند، کارفرما هم زمانیکه تشکل خود را شکل دهد و آگاهی‌های لازم را پیدا کنند و با دولت در ازای حقوق خود مذاکره انتقادی برای توافق کنند، جایگاه دولت هم باید مشخص شود. با تنظیم چنین رابطه‌ای

زمانیکه حدود حقوق مالکیت کشور مشخص شد و دفاع از این حقوق برای همه کسانی که درگیر می‌شوند پذیرفتنی شده و لذت بخش باشد. در آن زمان در اقتصادی قرار می‌گیریم که در یک محیط رقابتی و شفاف با یک دولت کوچک که اجازه داده تمام این بخشها در جایگاه خود قرار بگیرند، حضور داریم. البته همان طور که عرض کردم به یکباره این اتفاق نخواهد افتاد و ما باید به کارگران آگاهی بدهیم، کارگران باید در قالب تشکل‌های صنفی متشکل شوند و حقوق خود را بشناسند، کارفرمایان و دولت هم باید این مشکل را برای خود حل کنند.

چنین دولت پر قدرت و حاضر در همه عرصه‌ها را چگونه می‌توان بر سر جای خود گذاشت و از طرف دیگر تشکل‌ها و اتحادیه‌های صنفی را تقویت کرد و حقوق مالکیت را تعریف کرد، حق را مشخص کرد، از طرف دیگر نظام قضایی متناسب را ایجاد کرد. همه اینها زنجیره به هم پیوسته‌ای هستند، امر مجاللی نیست و شدنی است. ولی باید پله به پله انجام بگیرد. اگر منتظر بمانیم روزی در این مملکت این اتفاق رخ دهد و از آسمان بیارد، نمی‌بارد. اگر هم دست روی دست بگذاریم این اتفاق نمی‌افتد و به نظر من به جهاد همه جانبه ای نیاز دارد که همه باید در آن دخالت کنند، سهم مجله حقوق و اقتصاد هم این است که به آگاهی‌های افراد کمک کند.

### علی دهقان :

جناب فتاحی، شما از دید خود به ماجرا نگاه کنید، به عنوان کسی که در بازار هم فعال هستید. به نظر می‌رسد حال و هوای اقتصاد ایران به فضایی که سوسیالیست‌های تخیلی، سن سیمونی و کلاسیک داشتند نزدیک شده است. در واقع اقتصاد با احساسات جلو رفته و این به نفع دولت بوده است. به نفع حاکمیتی بوده که فعالیت اقتصادی داشته است. می‌توانم بگویم من به عنوان یک کارگر، به خاطر عدم آگاهی به جریان تولید به طور حتم می‌خواهم دولت حضور داشته باشد یا زیر سایه دولت فعالیت کنم زیرا بخش خصوصی پذیرای من نیست، اما دولت به نحوی به بخش خصوصی هم تحمیل می‌کند که تو با این کارگری که فاقد آگاهی از خصوصیات ویژه طبقه کارگر و نقش آن در ارتقا تولید است باید به این نحو کار کنی و باید این شرایط را داشته باشی، یعنی در واقع حلقه کوچکی از تولید و دنیای بزرگی از امکانات که تو نمی‌توانی، من به او می‌دهم. در واقع طعنه ای به احساسات کارگر می‌زند. به نظر شما در چنین فضایی چه باید کرد؟ چگونه می‌توان زمینه آگاهی کارگر را محیا کرد.

### آقای فتاحی :

مبحثی که اینک میان اهالی اندیشه وجود دارد اینست که بر حقوق مالکیت تاکید زیادی



می‌شود و فرض را بر این می‌گذارند که مسئله حقوق مالکیت اگر حل و فصل شود، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد، این نظریه از اینجا ناشی می‌شود که ساختار سیاسی ایران را در طول تاریخ استبدادی می‌دانند و این نظام استبدادی را ضد مالکیت خصوصی به شکلی که در غرب شکل گرفته می‌شناسد. در حالیکه واقعیت قضیه اینست که بسیاری از محققین نظیر آقای دکتر کاتوزیان و دکتر احمد سیف تالبه تشخیص استبداد در ایران می‌رسند ولی اینکه استبداد، چرا و چگونه در ایران پیدا شد؟ مورد علاقه نیست و آن را دنبال نمی‌کنند. ولی همه داستان‌هایی که در مورد قدرت قاهره حکومت‌ها در طول تاریخ گفته شده و استبداد را به عنوان گرایشی ضد مالکیت خصوصی توضیح داده هرگز به مانی‌گویند چرا این اتفاق در ایران افتاده است، به این سبب من روی این مسئله کار کردم و برای من البته کنجکاوای جالبی بود و در نهایت رابطه‌ای ویژه را کشف کردم که بین عوامل مادی تولید و عامل انسانی تولید در منطقه خاورمیانه به خصوص در ایران وجود داشته است. همانطور که می‌دانید ایران مرکز تمدن‌های قدیم بوده است و از جمله نقاطی که ابتدا جمعیت در طول تاریخ در آن سرزمین پیداشده منطقه خلیج فارس و بطور کلی خاورمیانه بوده است. ولی به دلیل سیستم اقلیمی این منطقه و تغییرات آب و هوایی و خشکسالی‌های فراوانی که فرامی‌رسیده، طبیعتاً توازن بین عوامل مادی تولید و عامل انسانی تولید را بهم می‌ریخته است. این بهم خوردن موجب می‌شود که نیروی مازاد کار همواره در این منطقه وجود داشته باشد لذا بیکاری مردم ایران پدیده‌ای تاریخی است و صرفاً اصطکاک‌های ساختاری به معنی اقتصادی نیست بلکه در ایران ما شاهد بیکاری تاریخی هستیم. بنابراین ارزش کار انسانی بطور تاریخی در این منطقه نهادینه نیست لذا نه اینکه اخیراً در ۲۰ سال گذشته و یا حتی در صد سال گذشته کسی که کار می‌کند فاقد ارزش باشد. بلکه بطور کلی در طول تاریخ ما کسی که کار می‌کرده از ارزش حقوقی برخوردار نبوده است در بهترین حالت کار از ارزش اخلاقی برخوردار بوده است.

وی در تشریح اخلاقی بودن کار ادامه می‌دهد

که در واقع در این سرزمین کار در حد فاصل بین امر اخلاقی و امر حقوقی سرگردان بوده است زیرا ما با چیست کار؟ در این سرزمین روبروئیم. ولی در نظام فئودالی غربی، سرواژ چیز فوق العاده شرافتمندانه‌ای است. اگر از من سؤال کنید ریشه حداقل دستمزدی که امروز در قوانین کار از آن یاد می‌شود در کجاست؟ خواهیم گفت در حقوق سرواژ است. زیرا فئودال مجبور است شکم سرو را سیر کند و به هنگام بلوغ سرو در همسرگزینی به او یاری رساند. یعنی به او امکان بدهد و زمین برای کشت بدهد و در هر حال کمک سرو کند. لذا نکته اینجاست که اساساً در جوامع ما همیشه عوامل مادی تولید در کمیابی قرار داشته ولی عوامل انسانی تولید فراوان بوده است. در غرب این وضعیت بر عکس است، خصوصاً در انگلستان که منشأ حقوق کامن لو (Common Law) است، در واقع حقوق کامن لو درجایی کاربرد دارد که عوامل مادی تولید وفور داشته باشد (به نسبت

تحقیقات جمعیت‌شناسی که انجام داده‌ام متوجه شده‌ام که مثلاً ۶ تا ۷ هزار سال پیش جمعیت ایران چقدر بوده و همزمان جمعیت انگلستان یا فرانسه چه مقدار بوده است. آنها را مقایسه کرده‌ام، زمانیکه ایران پانصد هزار نفر



علی فتاحی

جمعیت داشته کل انگلستان فقط ۵۰۰۰ (پنج هزار نفر) جمعیت داشته است. طبیعتاً حقوق کامن لو در سرزمین انگلستان می‌توانسته مفید واقع شود، زیرا انسان، در آن نظام اقتصادی ارزش داشته است.

آقای فتاحی ادامه داد که در منطقه خاورمیانه ما پدیده‌ای بنام اومانیزم را نمی‌بینیم، بلکه در اروپا بوجود می‌آید. بهر حال در اروپا انسان بعنوان منشا ثروت و تولید ارزش داشته است ولی در ایران در طول تاریخ کار انسان ارزش حقوقی نداشته است در حقیقت این قصه امروز نیست و درد تاریخی ما است. لذا من به این نتیجه رسیده‌ام که استبداد که در این سرزمین پیداشده، ریشه اقتصادی از نوع اقلیمی دارد. گروهی فکر می‌کنند این پدیده صرفاً سیاسی است ولی من کمیابی و فقر عوامل مادی تولید را منشا این استبداد می‌دانم. در ایران استبداد به معنی

جمعیت) مانند آمریکا بویژه در آغاز کشف قاره، به قول دوتوکویل علت پیدایش ایالت‌ها در آمریکا این بود که هرکس به آمریکای شمالی می‌رفت و زمین قابل کشت می‌خواست آن زمین علی الحساب وجود داشت و فقط به فردی نیاز بود که کار کند و لذا مشکل و محدودیتی به نام زمین قابل کشت در ایالات متحده وجود نداشت.

به هر حال از نظر تاریخی در ایران کار منشأ ثروت نبوده است و درک اینکه ثروت از غیر از کار حاصل می‌شود به معنای منشاء پیدایش ساختار اقتصادی در ایران است. اما این استبداد از اینجا تاسیس می‌شود که چون نیروی کار مازاد بر امکانات مادی تولید در این سرزمین بوده است اساساً ارزش‌ها بر اساس عوامل مادی تولید شکل گرفته است. بت پرستی، شئی پرستی و یا حتی مکان مقدس از همین منشا تغذیه می‌شود. من آمار جمعیتی مردم ایران را مطالعه کرده‌ام و با

خودرایی وجود نداشته بلکه دیکتاتوری محافظه کار حاکم بوده است. به این معنا که یک سرکوب آگاهانه برای حفظ ثروت‌هایی که حکومت از آن طریق در دست می‌گرفته غالب بوده است. بنابراین ما در طول تاریخ حکومت‌های بسیار عاقل و آگاه به منافع خودشان داشته‌ایم، به همین دلیل وقتی عقل اقتصادی را از دست می‌دادند حکومتشان سقوط می‌کرده است. ساسانیان و یا صفویه عاقل بودند، آقا محمد خان قاجار به نسبت آن زمان و آن دوره عاقل بود، مگر موسس تمام داستان مدرنیته در ایران ناصرالدین شاه نیست مگر او بارها به فرنگ سفر نکرد تا با مدرنیته آشنا شود. اما

خواهی از پایین خواهد بود.

بنابراین باید تشخیص دهیم که این استبداد ناشی از یک نظام اقتصادی خاص است و ما باید به این نظام اقتصادی خاص برخورد کنیم زیرا این نظام اقتصادی برای کار اهمیتی قائل نیست و اساساً تصرف ثروت را شرط لازم و کافی می‌داند. چرا که بزعم معتقدان به این نظام اقتصادی به صرف اینکه کسی عوامل مادی تولید را بدست آورد، عوامل انسانی تولید التماس خواهند کرد.

دلیل عمده اینست که هم بنا بر آمارهای جمعیت‌شناسی و هم بنا بر اعتقاد من بیکاری در

خصوصی برای کاربعضان منشا ثروت ارزش قائل می‌شود. در جایی که ما اکنون در شرایطی قرار داریم که اندیشه‌های مدرن به داخل کشور رسوخ یافته، امروزه اندیشه‌هایی وجود دارد که اساساً هیچ جایگاهی در اینجا ندارد بطور مثال نظریه رجحان ذهنی‌ها یک ترویج می‌شود. در حالیکه در اندیشه‌های هابیکه می‌گفت این قیمت است که اساساً ارزش نیروی کار مورد نیاز در تولید محصول را تعیین می‌کند، این برای جامعه‌ای است که ارزش کار را بعنوان مقدم تولید قبول دارد و فقط میزان ارزش بازاری کار را به بازار واگذار می‌کند، اینست که به اعتقاد من این



زمانیکه بحث هجوم فرهنگ غرب و آگاهی و بینش و بیداری مردم در مشروطه مطرح شد، امان‌تقارار بر باد می‌دهد.

یا سلسله پهلوی تا زمانیکه عقل اقتصادی تاریخی آن کار می‌کرد توانست بماند. اینست که اگر مسئله استبداد را برجسته کنیم ولی توضیح ندهیم که این استبداد ریشه اقتصادی دارد کاری جدی صورت نخواهد گرفت و نتیجه آن تداوم بی‌شکلی سیاسی و میوه آن فقدان دموکراسی

ایران مسری، تاریخی و موضوع امروز و دیروز نیست، مثلاً در کجای تاریخ اقتصادی اروپا خوش نشینی وجود دارد؟ علت خوش نشینی، بیکاری و کمبود زمین قابل کشت است. بنابراین از یک زاویه بحث جناب شیرکوند که می‌فرمایند مالکیت خصوصی در ایران شکل نگرفته و لذا حقوق مالکیت خصوصی می‌تواند به فرایند توسعه کشور کمک کند قابل درک است اما این نظریه توضیح نمی‌دهد که چگونه مالکیت

موضوع به این مسئله بر می‌گردد که ما در ایران کنونی مسئله سرمایه‌داری دولتی را بعنوان مزاحم توسعه ایران باور کنیم.

**علی دهقان:**

سوال کوتاهی دارم شما با نخله‌های مختلف فکری که فعالیت اجرایی هم دارند درگیر بوده‌اید، داستان مرگ بر سرمایه‌داری که در ایران باب شده، چه ماهیتی دارد؟ چرا همیشه روشنفکران

به دنبال این بوده‌اند که فقط توزیع عادلانه ثروت را انجام دهند؟ چرا هیچ‌گاه به این فکر نکرده‌ایم که باید شیوه توزیع و تولید را تغییر دهیم؟ اگر من اشتباه می‌کنم شما بحث را بیشتر باز کنید. در این میان حلقه مفقوده‌ای از حقوق و اقتصاد وجود دارد. همیشه در عرصه تاریخی روشنفکران به دنبال توزیع عادلانه ثروت بوده‌اند اما هیچ‌گاه فکر تغییر شیوه تولید به صورت جدی وجود نداشته است، زیرا اگر شیوه تولید تغییر پیدا کند زمانیکه مازاد نیروی کار داشته باشیم، در یک تساوی نابرابر نسبت به سایر عوامل تولید، هیچ‌گاه دستمزد به مشکل

#### دکتر شیرکوند:

هرکس از زاویه ای وارد شده که مرادی برای خود داشته است، شما هم در اروپا این بحث را دیدید که در نهایت به لحاظ تئوری‌های مارکسیستی مدون شده و هم در عرصه عمل در اتحاد جماهیر شوروی و اخبار آن. در کشور ما هم بالاخره یک نابرابری و یک شکاف طبقاتی وجود داشت نه به تعبیر مارکسیستی، به دلیل اینکه دولت، منظورم حکومت است، دولت و قوه مجریه نیست، حکومت به دلیل استیلائی که به منابع تولید داشت (سوالی که شما به دنبال آن می‌گردید) ما همه بحث را باز کنیم در این زاویه

#### علی دهقان:

به دلیل منابع تولید آن است.

#### دکتر شیرکوند:

لذا قطعاً ریشه آن اقتصادی است، زمانیکه نفت در کشور اضافه شد این، شکل ملموس‌تری پیدا کرد، در حکومت محمد رضا شاه هم که منجر به انقلاب اسلامی شد، کسانی که به دستگاه حکومت نزدیکتر بودند از این خان نعمت بیشتر برخوردار شدند و به روشهایی صحیح و ناصحیح به این منابع دستیابی پیدا می‌کردند و لذا شکافی ایجاد شد و عده‌ای دارا و عده‌ای نادار بودند.



اصلی تبدیل نمی‌شود، امروزه دستمزد به مشکل اصلی تبدیل شده است. بخشی از آن به این دلیل است که تولید محدود است و مازاد نیروی کار به مقدار زیادی وجود دارد، اما در عین حال به نظر می‌رسد دولتی‌ها قصد انجام کاری برای حل این ماجرا ندارند. یعنی گسترش فضای تولید برای رفع این پدیده را انجام نمی‌دهند. شما از این زاویه وارد شوید که این ماجرا چیست؟

وارد می‌شویم، بخشی از آن را می‌گوییم و نتیجه می‌گیریم، دولت حاکم بر منابع تولید بوده است، زمانیکه زمین عامل تولید بوده دولت حاکم آن بوده است زمانیکه آب منبع تولید و خلق ثروت بوده دولت حاکم آن بوده است و لذا دولت بیشتر به کسانی که پیرو آن بوده‌اند می‌داده است، اساساً در چنین دولتهایی نظام حامی - پیرو مشاهده می‌شود، آنها پیروی می‌کنند، دولت هم از آنها حمایت می‌کند.

طبیعتاً اعتراض‌ها از نادارها شروع می‌شد زمانیکه نادارها شروع به اعتراض می‌کنند در نهایت منجر به شورش اجتماعی می‌شود، درست است که در کشور ما گرایش‌های مذهبی و خواست‌ها و مطالبات دینی و معنوی جامعه هم بود ولی بالاخره آنچه که در میدان‌ها به زبان آورده می‌شد و مردم را جمع می‌کرد تا اعتراض کنند این بود که حکومت شاه تمام دارایی‌های آنها را حیف و میل کرده بود، پس باید جلوی آن را گرفت، لذا زمانی

که انقلاب پیروز شد واقعیتهای وجود داشت که نشان می داد در دولت گذشته وابستگان به دربار، برخورداران جامعه و ثروتمندان بودند و محرومان هم کسانی بودند که با دربار ارتباط نداشتند، یعنی از این موضوع در دل جامعه زهری وجود داشت و همه معترض بودند، البته زمانی بود که تفکرات مارکسیستی میدان دار بود و این نیست که ما این را ندیده بگیریم، بالاخره قانون اساسی که در آن زمان نوشته شد، بخشی از آن، فهم شکاف طبقاتی نویسندگان قانون اساسی بود، در قانون کار بخشی از آن فهم نویسندگان بود، بخش دیگر آن فشار جریان چپ مارکسیستی بود که در آن زمان چپ مارکسیستی مدعی بود که مدافع حقوق کارگران و بیچارگان و تهی دستان شهری و روستایی هستند. منابع حاکم هم برای اینکه نشان دهد به این نکته بی توجه نیست طبیعی بود،

در قانون کاری که می نویسد، شیفت عجیبی به سمت حمایت از کارگر می کند، یا قانون اساسی که نوشته می شود دولتی نوشته شود و اساسا اقتصاد ما به سمت دولتی سوق پیدا کند. اینها عواملی بود که در ذهنیت جامعه ما رسوب گذاری کرد که هر کس که صاحب سرمایه است حتما وابسته به دربار و وابسته به قدرت است و حتما از راه نامشروع کسب سرمایه کرده است.

#### علی دهقان

غیر از این بوده است؟

#### دکتر شیرکوند:

اصلا نمی خواهم وارد بحث آن شوم، در جامعه چنین ذهنیتی وجود داشت، لذا شعار مرگ بر سرمایه دار مطرح شد، بدون اینکه این امکان را

ایجاد کنیم که اگر در جامعه ای شرایط برابر ایجاد شود بالاخره عده ای می توانند با استفاده از نبوغ، قدرت ذهنی و تلاش بیشتر خود از سایرین متمول تر شوند و صاحب کارگاه و کارخانه شوند، اما در اوایل انقلاب چنین مرز بندی ای صورت نگرفت و به طور کلی نتیجه این شد که هر کس که صاحب سرمایه است، بدون اینکه تراز این سرمایه را تعیین کنیم، حتما با سوء استفاده از بیت المال بوده است. الان هم این رسوب هست، نمی خواهم بگویم کسانی که ثروتمند هستند افراد سالمی هستند یا خیر، ولی می خواهم عرض کنم که سوء استفاده از بیت المال، گرفتن امتیازات ویژه از حکومت، رانتهای منابع ریالی و ارزی دولت همگی مضمون است و در اقتصاد سالم نباید وجود داشته باشد اما اگر چنین باوری ایجاد شود که هر کس که فقیر تر است حتما فرد با

صلابت نفس بیشتری است و هر کس که به ثروت رسیده فرد متقلب، شیاد و شارلاتان بوده است، ما نمی توانیم به طور کلی این را بیان کنیم اما این رسومی بود که از آن زمان وجود داشت.

#### علی دهقان

آقای مهدی شبروهی شما بفرمایید:

#### مهدی شبروهی:

**تفکیک بخش شیئیتی و مدیریتی عاملی برای شفافیت حقوق مالکیت و کاهش نزاع است.**

در باب قانون نویسی و تکرار تقنینی در کشور ما و رسیدن به مرحله اشباع، بنده ضمن تایید فرمایشات آقای دکتر شیرکوند در خصوص رسیدگی به موضوع حقوق مالکیت و با اظهار نظر آقای فتاحی در خصوص چگونگی تولید دیکتاتوری که محصول حقوق مالکیت در عرصه اقتصادی ایران است، باید به عرض شما برسانم که، زمانی که ما بتوانیم قوانین جامع و مانع برای یک رفتار انضباط بخش در جامعه وضع کنیم، زمانی است که منبع آن رفتار را بشناسیم و قانون را به عنوان مقررات نظام بخش به جامعه تحمیل کنیم. به طور قانونی یکی از دلایل کثرت قوانین متشابه که نسخ ضمنی، صریح و عملی آن را در بسیاری از موارد مشاهده می کنیم و دستگاه قضا و جامعه حقوقی را در اجرای نقش داوری عدالت طلبانه و صحیح دچار تشنج و سردرگمی کرده است، علت آن این است که ما منابع متنوع و درستی برای وضع یک مقررات قانونی در رسیدن به یک موضوع خاص را نداریم، یعنی به واقع منبع صحیحی برای وضع مقررات نداریم.

مالکیت دو وجه دارد: یک وجه، وجه شیئیتی مالکیت است، که قطعاً محدود است و معدود است. یعنی یا قابل شمارش است و یا از یک حجم مشخصی بر خوردار است. زمانی که می گوئیم منابع نفت کشور ایران، این منابع در مقیاس بشکه و ذخایر قابل پیش بینی است و حجم محدودی دارد و رقم معدودی به لحاظ ظرفیت های بشکه ای دارد.

وجه دیگر مالکیت وجه مدیریتی آن است. آنچه که تمام نظام های قانونی و حقوقی جهان بر سر آن منازعه دارند عدم تفاهم با نسبت ریاضی و

دقیقه وجه مدیریتی و وجه شیئیتی است. همه مشکلات از اینجا بر خاسته می شود، در ۴۰۰ سال پیش چگونه دیکتاتوری به وجود آمد؟ به دلیل نوع رفتار با حقوق مالکیت بود، وجه شیئیتی مالکیت بر زمین در ایران بر اساس پهناوری جغرافیایی مشخص است. یک میلیون و ششصد و چهل و هشت هزار کیلومتر مربع خاک داریم، که جزء پهنه اقلیم و سرزمین ایران است. بیشتر از این نمی تواند باشد، حال اگر پادشاهی در حکمرانی خود، این وجه شیئیتی مالکیت را در تصرف و استیلائی خود بگیرد به همان نسبت از قدرت مدیریت حق مالکیت برخوردار است، پس پدیده دیکتاتوری به لحاظ اقتصادی در این کشور تابعی از متغیر حقوق مالکیت است و به دلیل توسعه یافتگی تسلط بر وجه شیئیتی مالکیت میزان توان مدیریتی مالکیت را به او افزوده است. پس در نتیجه بخش عظیمی از مردم ایران در این پهنه جغرافیایی در ۴۰۰ سال پیش در زمان صفویه رعیت شدند و دولت با تسخیر و تصرف وجه شیئیتی مالکیت زمین قدرت اعمال وجه مدیریتی را بر عهده می گیرد و سلطان می شود، دیکتاتوری از این رابطه خلق می شود.

وی با تأیید و اشاره به صحبت های آقای دکتر شیرکوند، بیان نمودند که در این قسمت که جناب آقای شیرکوند فرمودند دولت باید کوچک شود، دقیقاً انگشت نشانه را بر روی مسئله اساسی خاص حقوق مالکیت گذاشتند. کاملاً درست است، وقتی که دولت با وسعت خود وجه شیئیتی مالکیت دارایی مردم را در تصرف می گیرد و شرکت های دولتی را پشت سر هم تولید و توسعه می دهد، ثروت ملی را مدیریت می کند. یعنی وجه شیئیتی مالکیت بر صنایع نفت و محصول نفت را در اختیار گرفته است، پس قادر به استفاده از مقیاس ریاضی تناسب مدیریتی، به دلیل تصرف شیء مالکیتی هم هست.

به عبارت دیگر، دولت زمانی که شرکت های دولتی را توسعه می دهد و در بخش های مختلف حضور دارد یعنی وجه شیئیتی مالکیت کل این کشور را به میزان بیشتر از اقتضای خود در اختیار دارد، پس می تواند به عنوان یک حکمران بلامنازع تمام مقررات را متناسب با نیازهای مدیریتی خود وضع کند. از طرف دیگر

بخش خصوصی کوچک می شود و وجه مدیریتی و توان مدیریتی مالکیت خود را از دست می دهد. ما همین مسئله را در سهام عدالت داریم، چرا که معتقد هستیم در سهام عدالت حقوق مالکیت نادیده گرفته می شود؟ به این دلیل که بخشی از وجه شیئیتی این دارایی در مقام مالکیت به مردم داده شده اما وجه مدیریتی آن که در حق مالکیت ظهور دارد، از توان و قدرت صاحب آن سهم خارج است. پس مبنای اساسی هرگونه تحول در جامعه که منجر به رقابت های تاریخی و پیدایش نحله های فکری متفاوت و متعدد و متکثر شده ریشه در حقوق مالکیت دارد.

ایشان در پایان بیان نمودند که: حقوق مالکیت برای اداره ارزش غیر واقعی کار و تلاش، باب منازعه را باز می کند. زیرا ارزش واقعی اصلاً محل منازعه ندارد، در اتافی که همگی دارای یک لیوان آب هستیم هیچ گاه با هم دعوا نخواهیم کرد و عقل طبیعی و متعارف اینگونه حکم می کند. اما اگر در بیرون نیازمندان و تشنگانی وجود داشته باشند که ارزش ما به ازای یک لیوان آب را بیشتر از نیاز ما بپردازند، ارزش غیر واقعی این لیوان آب بوجود می آید. این ارزش غیر واقعی در طول تاریخ باب منازعه را باز کرده است و بسته نخواهد شد. مگر زمانی که نهادهای حمایتی از حق و وجه شیئیتی و مدیریتی مالکیت که هر دو تابعی از متغیر حقوق مالکیت هستند به سروسامان برسد.

#### علی دهقان:

راجع به وجود آمدن قاعده حقوقی صحبت کردید، این بحث را دنبال کنید هر چند شما به عنوان کسی که قانون کار را مطالعه کرده اید، مهم است که از مبنای تحلیلی قانون کار هم صحبت کنید.

#### دکتر قاسمی:

شما می گوئید بحث کوتاه، ولی سوالی می پرسید که بحث برانگیز است. من فقط یک نکته عرض می کنم، در بعد حقوق و اقتصاد زمانیکه راجع به منشاء پیدایش قانون صحبت می شود چند نحله فکری وجود دارد، برخی از دید حقوق

عرفی به قضیه نگاه می‌کنند، بعضی دید اقتصاد سیاسی دارند، که در مکتبی که ما ترجمه کردیم تحت عنوان public choice نگاه می‌کنند.

واقعیت این نیست و از طریق انواع ساز و کارهایی که راجع به انتخابات و غیره وجود داشته از یک طرف نبودن احزاب و از طرف دیگر غیره و جمعی به اینجا آمده‌اند و قانونی که در نهایت ایجاد می‌شود، به خواست اجتماعی می‌تواند دوتا باشد و دوتا هم هست، بسیار پیچیده هم هست، برای ما بعنوان یک ناظر بیرونی همیشه سوال بود که چگونه خانه کارگر عنصر اصلاح طلب می‌شود، این منطق در کجای دنیا وجود دارد که نام خانه کارگر در لیست احزاب اصلاح طلب نوشته می‌شود و از آن سمت آقای مجید انصاری در مورد قانون کار می‌گویند و بعد این طرف ائتلاف آنها آقای محبوب است، کل حقیقت آنچه که تحت عنوان دسته بندی‌های سیاسی انجام می‌داد بیشتر حس می‌شد جهت دستیابی به قدرت است تا زمانی که واقعا حزابی با کارکردهای اجتماعی خاص در جامعه وجود داشته باشند و از گروه‌های خاصی نشأت بگیرند و وارد مجلس شوند و در آنجا قانونی وضع کنند که به نحو فلان طبقه باشد، واقعیت این منطق در ایران چندان شکل نگرفته بود، به همین دلیل قوانینی که نوشته می‌شود بیشتر به درد کسانی می‌خورد که از این قانون خواسته‌های شخصی را دنبال می‌کنند. مثلا کسانی پشت اصلاح ماده ۱۴۸ و ۱۴۷ قانون ثبت بودند، چه کسانی بودند؟ کجا تصرف کردند؟ چطور توانستند قانون را بارها و بارها تغییر دهند؟ واقعیت اینست که در اینجا قانون هم ابزار تحکیم همان قدرت است، قانون، مجلس، گروه سیاسی هیچ کدام معنای خود را نمی‌دهند. اتفاقا یکی از کارکردهای قوی حقوق و اقتصاد تحلیل این مسئله است و به افراد ابزار تحلیلی می‌دهد به نام اقتصاد، اندازه‌گیری منافع و ریشه یابی ها، زمانیکه این ابزار را به کار می‌گیرید از منشا پیدایش این قوانین می‌توانید تحلیل دقیقی انجام دهید.

علی دهقان :

سوال خود را مطرح می‌کنم، آقای دکتر جامساز بحثی را مطرح فرمودند و با فشاری شدیدی انجام

دادند که ما بیکاری داریم، می‌خواستیم بسیار ساده بپرسم در جامعه ایران در اقتصاد ایران آیا واقعا بیکاری وجود دارد؟ نمی‌توان مستقیم گفت که بیکاری داریم، شاید در بهترین حالت دولتی‌ها سعی بر ایجاد اشتغال دارند و برای آن خرج می‌کنند، دولت اصلاحات به نوعی، دولت آقای احمدی‌نژاد بسیار بیشتر، چون که ایجاد بنگاه‌های کوچک و زود بازده کرده است و حس می‌کنم بنگاه‌های کوچک مشکلی برای فرار از تشکل‌های کارگری است که بنگاه‌ها را به قدری کوچک می‌کنند تا سندیکای کارگری حرفی برای گفتن نداشته باشند و خرد شده و از بین بروند. و رشکستگی صنایع نوید بدی برای آینده دارد، من احساس می‌کنم طرح بنگاه‌های زود بازده برای سندیکا نامناسب است. بیکاری را برای ما باز کنید.

دکتر جامساز:

از الزامات ایجاد اشتغال، عادی سازی شرایط فعالیت برای کارگزاران اقتصاد است.

ابتدا لازمست بیکاری را تعریف کنیم. جمعیت کشور به جمعیت فعال و غیرفعال قابل تقسیم است. جمعیت فعال به جمعیتی گفته می‌شود که در سنین قانونی و بالاتر قرار دارند و از توان انجام کار برخوردارند. بخشی از جمعیت فعال شاغل و برخی غیر شاغلند، جمعیت فعال غیر شاغل را جمعیت بیکار می‌گویند. در بازار کار نیز می‌توان بیکاری را از برتری عرضه کار نسبت به تقاضای کار دانست در حقیقت بیکاری یک پدیده منفی است که تحت تاثیر عوامل مختلفی ظهور می‌کند، تغییرات تولید در ارتباط با بیکاری معنی دار است. یعنی اگر رشد اقتصادی سرعت گیرد به مفهوم افزایش تولید و اشتغال است و این زمانی است که مقدار نیروی کار، با رشد اشتغال سازگار می‌شود و از بیکاری کاسته می‌شود.

اما اگر رشد تولید پایین آید یعنی از میزان فعالیت های اقتصادی کاسته شود، رشد نیروی کار بر رشد اشتغال پیشی می‌گیرد و بیکاری افزایش می‌یابد. فی الواقع بین متغیرهای تولید، اشتغال، تورم و رشد اقتصادی ارتباطی دقیق وجود دارد که هر یک از دیگری تاثیر پذیرند. متأسفانه در اقتصاد دولتی ما روابط بین

متغیرهای نامبرده تحت تاثیر سیاست‌های اقتصادی دولتی بگونه‌ایست که نه تنها به اشتغال مولد متناسب با ظرفیت‌های اقتصادی کشور منجر نمی‌شود بلکه بسیاری از نیروی فعال در طرف عرضه نیز جذب بازار کار نمی‌شوند. بدین سبب نرخ بیکاری در کشور ما دورقمی شده و از حد نرمال بسیار فراتر رفته است. نرمال در مکاتب اقتصادی بین ۴ تا ۶ درصد ذکر شده است. بد نیست متذکر شویم که اشتغال کامل هم یک وضعیت ایده‌آل است که محقق نمی‌شود زیرا همواره تعدادی از جمعیت فعال جویای کار وجود دارند به طور مثال کسانی که در جستجوی کار بهتر کار فعلی خود را می‌سازند تا زمان اشتغال به کار جدید بیکار تلقی می‌شوند و این نوع بیکاری را اصطلاحاً می‌گویند. در کشورهای غربی توسعه یافته که از سیستم جامع تامین اجتماعی برخوردارند بیکاران تحت پوشش بیمه‌های بیکاری قرار دارند. اما در ایران بیکاران در وضعیتی رقت انگیز و مضطرب نسبت به آینده قرار دارند.

تلاش دیپلم‌ها برای ورود به دانشگاه‌ها اگر ثمردهد فی الواقع ۴ سال بیکاری آنان را به تعویق انداخته است و از طرف دیگر نظام عقب مانده تولیدی کشور قادر به جذب نیروی دانش آموخته دانشگاهی نیست. در حقیقت به جای پل ارتباطی بین صنعت و دانشگاه که نیاز است این دو را بخش به یکدیگر پیوند دهد، دیواری از بی‌اعتمادی و عدم تجانس بین آنها حائل است. ایشان ادامه دادند که از لحاظ تعداد موسسات آموزشی فنی و حرفه‌ای هم کشور به شدت فقیر است. ریشه این کاستی‌ها را باید در حاکمیت نظام اقتصاد دولتی پی گرفت در رژیم اقتصاد دولتی مالکیت منابع ثروت ملی در اختیار دولت است. از جمله نفت و گاز که بزرگترین و مهمترین منبع تامین مالی دولت را شکل داده است. حاکمیت مطلق دولت بر منابع نفتی تخصیص بهینه منابع را میان نیازهای واقعی اقتصاد از جمله تامین اشتغال مولد با چالش روبرو کرده است. تخصیص منابع بر اساس نیازها و ترجیحات دولتی شکل می‌گیرد و از آنجاییکه دولت ترجیحات خود را در راستای تامین منافع ملی می‌داند، آنرا بر نیاز بخش خصوصی ارجح می‌دارد. لذا با مداخله در بازارهای چهار گانه



رقابت را که عامل پویایی اقتصاد و تعیین قیمت عادلانه است زائل می‌سازد. این در حالیست که عملکرد بازار آزاد رقابتی علائم صحیح و درست را به فعالان اقتصادی می‌دهد که منابع را به سمت نیازهای واقعی اقتصاد و بازار هدایت می‌کند.

با این رویکرد وی معتقد است که فی الواقع تخصیص منابع باید بر اساس عملکرد بازار رقابتی صورت گیرد نه براساس تخصیصات دولتی و سیاست‌های توزیعی. به همین سبب سرمایه‌گذاری‌های مولد متناسب با نیاز کشور و محوریت بخش خصوصی شکل نمی‌گیرد عنصری شکل نمی‌گیرد و اشتغال پایدار ایجاد نمی‌شود. طرح‌های اشتغال‌زایی دولت‌ها در برنامه توسعه اقتصادی، اهداف تعیین شده را تحقق نساخته است. به طور مثال متوسط شغل ایجاد شده در برنامه دوم ۲۸۱ هزار نفر و در برنامه سوم ۵۷۰ هزار نفر بوده که از حدود یک میلیون هدف برنامه بسیار عقب بوده است. موفقیت طرح‌های زودبازده دولت نهم هم با توجه به آمارهای بسیار مغایری که اعلام شده به زیر سوال رفته است آخرین آمار بانک مرکزی نرخ بیکاری را ۱۱/۵ درصد اعلام کرده، اما ما هنوز از نرخ بیکاری دورقمی رنج می‌بریم به نحوی که جامعه از تبعات بیکاری در خطر است. هزینه‌های اقتصادی بیکاری ائتلاف نیروی انسانی است که منجر به تولید فقر، اعتیاد، فساد، طلاق و سرقت می‌شود. ضمن آنکه بر هزینه‌های اجتماعی دولت نیز می‌افزاید.

آقای دکتر جامساز ادامه داد که حل مسئله بیکاران در گرو برخوردی اساسی و بنیادین با این پدیده است. رژیم اقتصاد دولتی ما قادر به پاسخگویی به نیازهای اقتصادی جامعه نیست. نیاز به تغییر بنیادین در رژیم اقتصاد دولتی به معنای جایگزین کردن و استقرار یک نظام اقتصاد سرمایه‌داری آزاد به جای رژیم اقتصاد دولتی از ضرورت‌هایست که به طور جد باید پیگیری شود. گرچه برنامه توسعه اقتصادی، سیاست‌های کلی اصل ۴۴، ناظر بر چنین تغییر و تحولی است. اما روند اجرای برنامه‌ها چنین نویدی را نشان نمی‌دهد. تحول در نظام اقتصاد دولتی به ناکارایی بازارها می‌انجامد زیرا بازارها در نظام رقابتی عملکرد مطلوبی خواهند داشت بازار کار نیز از این قاعده مستثنا نخواهد بود.

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پایان جامع علوم انسانی